

راه صلیب

نویسنده: روی هسیون
مترجم: ط. میکائلیان

- مقدمه ۱
- فصل اول: فروتنی و خرد شدن ۴
- فصل دوم: کاسه‌های لبریز ۶
- فصل سوم: راه مشارکت و دوستی ۹
- فصل چهارم: شاهراه قدوسیت و پاکی ۱۲
- فصل پنجم: کبوتر و بره ۱۶
- فصل ششم: بیداری روحانی در خانواده ۱۹
- فصل هفتم: چوب ریز و تیر ۲۲
- فصل هشتم: آیا حاضرید خدمتکار شوید؟ ۲۵
- فصل نهم: قدرت خون بره ۲۸
- فصل دهم: آیا خود را بی‌گناه می‌دانیم؟ ۳۱

در آوریل سال ۱۹۴۷ عده‌ای از رهبران مسیحی را دعوت کردیم که در کنفرانس رستاخیز مسیح شرکت کنند. علت دعوت آنها این بود که شنیده بودم سال‌ها شاهد بیداری‌های روحانی بوده‌اند و من خود نیز به بیداری روحانی علاقه داشتم. آنچه آنها گفتند با آنچه که ما درباره بیداری روحانی فکر می‌کردیم، بسیار فرق داشت. پیغام آنها بسیار ساده و آرام بود. وقتی موضوعات خود را شرح می‌دادند و از تجربیات خود سخن می‌گفتند، من خود که آنها را دعوت کرده بودم، حس کردم بیش از همه به بیداری روحانی احتیاج دارم، ولی این موضوع را به تدریج فهمیدم، چون خودم یکی از سخنرانان کنفرانس بودم، طبیعتاً اغلب درباره احتیاج دیگران فکر می‌کردم نه به احتیاج خود.

وقتی دیدم که همسر و دیگران خود را در حضور خدا فروتن ساخته و اطمینان یافته‌اند که خون گرانبهای عیسی آنها را کاملاً پاک کرده است، هر چند خود را بزرگ می‌دانستم، ولی حس کردم که خالی هستم؛ یعنی خالی بودم، چون خودم را بزرگ می‌دانستم. پیغام و سخنان آنها به قدری ساده بود که مرا نیز به فروتنی کشانید و چیزی که بیشتر در من تأثیر می‌کرد این بود که با طرز ساده‌ای می‌توان روحا بیدار و پر از روح‌القدس گردید. هنگامی که در پایان کنفرانس، دیگران شهادت می‌دادند که چون عیسی آنها را در مقابل صلیب به زانو درآورده و قلب آنها را با روح‌القدس مملو ساخته است، من متوجه شدم که چنین تجربه‌ای پیدا نکرده‌ام. از آن به بعد بود که توانستم از کوشش برای توضیح عقاید مسیحی خود دست بردارم و با فروتنی نزد مسیح بیایم تا گناهان شخصی و خصوصی من پاک شوند. مثل این بود که زندگی مسیحی خود را از نو شروع کرده‌ام.

من مثل سردار آشوری یعنی نعمان بودم که در کتاب مقدس نوشته شده که وقتی اطاعت کرد، از مرض جذام شفا یافت و گوشت او مثل گوشت کودکی تازه شد. در زندگانی‌ام از آن روز به بعد فصل تازه‌ای آغاز شد، ولی لازم بود که پیوسته «خود» را هیچ حساب کنم تا عیسی همه چیز من باشد و پیوسته نزد او بیایم تا با خون گرانبهای خود مرا پاک سازد. در آن زمان به کمک همسر خود نشریه کوچکی منتشر می‌کردیم که «دعوت به مبارزه» خوانده می‌شد. به وسیله آن سعی می‌کردیم جوانان مسیحی را کمک کنیم تا در مسیحیت تجربیات عمیق‌تری بدست آورند. واضح است که در شماره بعدی درباره کاری که خدا برای ما کرده بود، سخن گفتیم. به طور ساده «پیغام بیداری روحانی» را به همان سادگی که به ما رسیده بود، در نشریه کوچک خود منتشر کردیم. با کمال تعجب و فوراً مشاهده کردیم که تقاضاکنندگان این نشریه کوچک بسیار زیاد شدند، زیرا مایل بودند پیغام آن را بخوانند. وقتی در شماره بعد درباره بیداری روحانی بیشتر توضیح دادیم، تقاضا به نحو حیرت‌انگیزی افزایش یافت. تقریباً هر روز به ما نامه‌هایی می‌رسید مبنی بر اینکه خدا توسط نشریه ما قوم خود را برکت داده و اغلب تقاضا می‌کردند که نسخه‌های زیادتری برای آنها فرستاده شود.

از کشورهای دوردستی که نشریه کوچک ما در آنجا راه یافته بود، تقاضا می‌رسید و از هر طرف اطلاع پیدا می‌کردیم که در نقاط مختلف بیداری‌های روحانی در میان ایمانداران آغاز شده است. نشریه ما به زبان‌های آلمانی و فرانسه نیز ترجمه شد. خدا به طوری کار می‌کرد و ما را مشغول کرده بود که مافوق انتظار و لیاقت ما بود. واقعا ما چیزی نداشتیم که به آن فخر کنیم و حقیقت این بود که فهمیدیم برکاتی که از بیداری روحانی حاصل می‌شد، نتیجه نشریه «دعوت به مبارزه» نبود، بلکه در اثر بیداری روحانی بود که مبارزه و فعالیت روحانی دیده می‌شد. شهادت‌ها و سخنان کسانی که روحا بیدار شده بودند، دیگران را تشنه‌تر می‌ساخت و اینان نیز راه صلیب را می‌پیمودند و بدینگونه برکت از یک نفر به نفر دیگر می‌رسید. هر جا برکات فزونی می‌یافت، نشریه کوچک ما نیز داخل می‌شد، زیرا به زبان ساده‌ای که مطابق کلام خدا بود مردم را در تجربه تازه‌ای که یافته بودند، راهنمایی می‌کرد.

در کتابی که اکنون مطالعه می‌فرمایید قسمتی از این پیغام‌ها را جمع‌آوری کرده‌ایم. در شرایط کنونی مشکل است که بتوانیم ارسال نشریه «دعوت به مبارزه» را ادامه دهیم، ولی هنوز هم تقاضاهایی برای دریافت شماره‌های قبلی به ما می‌رسد. این موضوع نشان می‌دهد که عده زیادی مایل به خواندن این پیغام‌ها هستند و در بین قوم خدا تشنگی شدیدی برای نهرهای آب زنده روحانی وجود دارد. نظر به اینکه ما از برکات خدا بهره‌مند شده‌ایم، قسمتی از مندرجات نشریه فوق را به اضافه دو فصل در این کتاب جمع‌آوری کردیم و دعای ما این است که خدای قادر مطلق

اراده خود را به طور مفیدی بکار برد. ما ادعا نمی‌کنیم که تمام فصل‌ها کاملاً به هم پیوسته هستند، بلکه باید گفت که هر فصلی خود موضوعی کامل است و موضوع فصل‌های دیگر را کامل می‌سازد و گاهی به منظور روشن‌تر شدن مطلب تکرار می‌گردد. به همین دلیل این کتاب مانند کتاب‌های معمولی دیگر نیست، بلکه هر فصلی را باید جداگانه خواند نه همه را با هم. نباید تصور کرد که این کتاب را فقط ما به تنهایی نوشته‌ایم، بلکه باید گفت که از اشخاص دیگری که مثل ما در این راه صلیب به نحو تازه‌ای قدم‌گذارده‌اند استفاده کرده و با آنها مشارکت داشته‌ایم. عده کسانی که با آنها مشارکت داریم، پیوسته رو به فزونی است، زیرا آرام آرام زندگی افراد بیشتری تحت تأثیر این نهضت بیداری روحانی قرار می‌گیرد. همین حقیقت است که بر حق بودن مطالب این کتاب را اثبات می‌کند.

حال چند کلمه درباره «بیداری روحانی» ذکر می‌کنیم. ممکن است آنچه که این کتاب درباره بیداری روحانی بیان می‌کند باعث تعجب عده زیادی گردد. معمولاً وقتی می‌گوییم بیداری روحانی اغلب فکر می‌کنند که مقصود از آن یک نهضت بزرگ مذهبی است که در آن عده زیادی از ایمانداران در یک محیط پرهیجان متوجه می‌شوند که گناهکارند و به سوی مسیح می‌آیند. می‌گویند اینگونه بیداری که اغلب عملی نیست، کمال مطلوب است و برای آن باید دعا کرد تا اینکه خدا در زمان معین، آن را به ما ارزانی فرماید، ولی در عین حال باید به زندگی ضعیف خود ادامه دهیم و کلیسا باید بدون اینکه حیات تازه‌ای داشته باشد کار خود را انجام دهد.

اغلب ما متوجه شده‌ایم که بیداری روحانی درست برعکس این است. لازم نیست که بیداری روحانی پرسر و صدا باشد (زیرا اگر کسی در مقابل صلیب متوجه شود که گناهکار است، سر و صدایی نخواهد کرد). در واقع باید گفت هر جا هیاهو و سر و صدا باشد، بیداری روحانی کمتر است. دوستانی که ما را در مورد بیداری روحانی تعلیم می‌دادند اغلب از توضیح جنبه پرهیاهوی آن خودداری می‌کردند، زیرا غالباً توجه به ظواهر و هیاهو باعث می‌شود که صدای خدا کاملاً به گوش ما نرسد.

موضوع مهم دیگر درباره بیداری روحانی این است که کاری نیست که خدا در میان بی‌ایمانان شروع کند، بلکه این کار در میان قوم خدا آغاز می‌گردد. بیداری روحانی به طور ساده یعنی حیات و زندگی جدید؛ یعنی می‌خواهیم بگوییم که حیات وجود دارد، ولی ضعیف شده است. بی‌ایمانان احتیاجی به بیداری ندارند، زیرا اصولاً حیاتی ندارند که بیدار شوند. این مسیحیان هستند که باید بیدار شوند. مسیحیان دچار انحطاط شده‌اند و بنابراین لازم است روحا بیدار شوند. به همین دلیل آن کسانی می‌توانند روحا بیدار شوند که حاضر باشند اقرار کنند که زندگی‌شان ناقص و منحط بوده است. هر چند اقرار به گناه صمیمانه‌تر باشد، خداوند ما را بیدارتر خواهد ساخت. وقتی مسیحیان بیدار شوند خداوند خواهد توانست با قدرت تازه‌ای در بین گمراهان کار کند. یکی از شعارهای ایوان رابرتز هنگام بیداری روحانی در ویلز انگلستان این بود: «کلیسا را فروتن سازید تا مردم نجات یابند.» این دو همیشه به هم مربوطند. علت اینکه دنیا بی‌ایمان شد این است که کلیسا آتش روحانی خود را از دست داده است.

لازم است یک نکته نیز درباره آمادگی قلبی خواننده ذکر شود. اگر خواننده مایل است که خدا او را به وسیله خواندن این کتاب برکت دهد، بایستی با قلبی تشنه این کتاب را بخواند. باید از وضع کلی کلیسا و مخصوصاً از وضع خود ناراضی باشد. او باید مایل باشد و اجازه دهد که خدا اول کاری را در او شروع کند و بعد در دیگران. به علاوه باید اطمینان داشته باشد که خدا می‌تواند احتیاجات پاک و صحیح او را برآورده سازد. اگر خواننده جزو رهبران مسیحی باشد، باید به این موضوع خیلی بیشتر توجه کند. هر چه او بیشتر مایل باشد که احتیاج خود را اقرار کند، به همان نسبت خدا شنوندگان او را برکت خواهد داد. مهم‌ترین موضوع این است که باید اول خودش در مقابل صلیب مسیح فروتن شود. اگر می‌خواهد که شنوندگانش از هر نوع گناهی توبه کنند، اول باید خودش این کار را شروع کند. وقتی پادشاه نینوا از تخت به زیر آمد و خود را با پلاس پوشانید و به علامت توبه روی خاکستر نشست، تمام قوم او توبه کردند، ولی این کتاب فقط برای رهبران مسیحی نوشته نشده و مسیحیان معمولی نباید منتظر رهبران خود باشند. خداوند می‌خواهد از هر یکی از ما شروع کند. خداوند می‌خواهد از شما شروع کند.

خداوند همه ما را متبارک فرماید

افتادگی آموز اگر طالب فیضی هرگز نخورد آب زمینی که بلند است

می‌خواهیم بیداری روحانی را بسیار ساده شرح بدهیم. بیداری به طور ساده عبارت از این است که زندگی و حیات خداوند عیسی در قلب انسان وارد گردد. عیسی همیشه پیروز است. در آسمان او را به سبب پیروزی‌اش تمجید می‌کنند، هر چند ما در زندگی با شکست و یأس رو به رو می‌شویم، ولی او شکست‌ناپذیر است. قدرت او بیحد است. تنها کاری که ما باید انجام دهیم این است که با او رابطه صحیحی برقرار کنیم و در این موقع است که خواهیم دید که قدرت او در قلب و زندگی و کارهای ما ظاهر خواهد شد و حیات پیروزمندانه او ما را پر ساخته و توسط ما به سوی دیگران نیز جاری خواهد شد. این است جوهر و اصل بیداری روحانی.

ولی اگر بخواهیم رابطه خود را با او اصلاح کنیم، اولین مطلبی که باید بیاموزیم این است: اراده ما به اراده او تسلیم شود. افتادگی یا خرد شدن و تسلیم کامل ابتدا بیداری روحانی است؛ یعنی نه «من»، بلکه «مسیح». من باید در مسیح غرق شوم. خداوند عیسی نمی‌تواند کاملاً در ما زندگی کند و خود را به وسیله ما ظاهر سازد مگر اینکه وجود مغرور ما افتاده و خرد شود. معنی این جمله این نفس سرسخت و نامطیع که همیشه می‌خواهد خود را عادل جلوه دهد و همیشه منافع خود را طالب است و می‌خواهد حق خود را بگیرد و مورد تمجید واقع شود، این نفس باید بالاخره به اراده خدا تسلیم شود و به خطاهای خود اقرار کند و از تمجید خود چشم‌پوشد تا اینکه عیسای مسیح همه چیز باشد. به عبارت دیگر برای خود و تمایلات خود مرده باشد.

وقتی ما بی‌طرفانه به زندگی مسیحی خود نگاه می‌کنیم، متوجه می‌شویم که نفس یا من چقدر در زندگی ما دخالت دارد. اغلب همان نفس است که سعی می‌کند مسیحی باشد. همچنین اغلب اوقات همان نفس است که سعی می‌کند کارهای مسیحی بکند. همان نفس است که همیشه عصبانی می‌شود، حسادت می‌کند، می‌رنجد، انتقاد می‌کند و در تشویق است. همان نفس است که سرسختی می‌نماید و نسبت به دیگران نامطیع است. نفس است که خجول است و خودخواه و محافظه‌کار می‌باشد. پس جای تعجب نیست که می‌گوییم ما افتادگی و خرد شدن لازم داریم. تا وقتی که ما در تحت اختیار نفس هستیم، خدا کمتر می‌تواند در ما کار کند، زیرا ثمره روح (یعنی محبت، خوشی و سلامتی، حلم و مهربانی، درستی، ایمان، تواضع و پرهیزکاری که در غلطیان فصل ۵ نوشته شده است) که خدا می‌خواهد به همه عطا فرماید درست برعکس روح نامطیع و سرسخت و خرد نشده است و برای یافتن این ثمرات روحانی باید نفس ما با مسیح مصلوب شود.

افتادگی و خرد شدن هم کار خداست و هم خودمان. خدا ما را تحت فشار قرار می‌دهد، ولی ما باید راضی باشیم. اگر وقتی خدا را جستجو می‌کنیم و می‌خواهیم با او دوستی داشته باشیم به صدای او گوش بدهیم و مایل باشیم هر چه که او برای ما روشن می‌سازد اطاعت کنیم، خدا به ما نشان خواهد داد که چگونه نفس مغرور و سرسخت‌مان که در ما کار می‌کند، خدا را رنج می‌دهد. در این موقع است که ما یا به سرسختی خود ادامه می‌دهیم و توبه نمی‌کنیم و یا سر خود را با اطاعت خم کرده، می‌گوییم: «بله، خداوندا».

معنی افتادگی و تسلیم کامل در زندگی روزانه این است که از هر خطایی که خدا به ما نشان می‌دهد توبه کنیم و زمانی که خطایای ما آشکار می‌شود، به توبه ادامه دهیم و هر روز در حضور او خرد شویم. این عمل ممکن است خیلی گران تمام شود، زیرا لازمه‌اش این است که تمام اختیارات و حقوق خود را به او بسپاریم و از منافع خودخواهانه چشم‌پوشیم و حتی گاهی لازم است خطایای خود را اعتراف و جبران کنیم. به همین سبب است که تا نزد صلیب عیسی نیابیم، ممکن نیست افتاده و خرد شویم. وقتی می‌بینیم عیسی با کمال میل حاضر شد به خاطر ما افتاده و خرد شود، ما خواه ناخواه در حضور او خرد می‌شویم. عیسی که مقام الوهیت داشت، به خاطر ما مقام خود را ترک کرد و به صورت غلام درآمد. او غلام خدا و خادم مردم شد و می‌بینیم که برای خود ادعای حقی نکرد و اجازه داد که مردم به

او فحش بدهند، ولی خودش دشنام نمی‌داد. او را لگدمال کردند، ولی خودش مقابله به مثل و یا دفاع نمی‌کرد، ولی حیرت‌انگیزتر از همه اینکه می‌بینیم او با افتادگی و فروتنی به جلجتا یعنی محل اعدام می‌رود تا به عنوان کفاره، تمام گناهان بشر را بر صلیب حمل کند.

در یکی از مزامیر به طور هیجان‌آوری درباره خودش می‌فرماید: «من کرم هستم و انسان نی» (مزمور ۲۲: ۶). کسانی که در مناطق حاره زندگی کرده‌اند، می‌گویند که اگر سعی کنیم که مار یا کرمی را بزیم، عکس‌العمل آنها با یکدیگر خیلی فرق دارد. مار مستقیم می‌ایستد و صدا می‌کند و سعی دارد متقابلاً حمله کند. این نمونه کاملی است از نفس یا خود، اما کرم هیچگونه مقاومتی نمی‌کند، بلکه اجازه می‌دهد هر چه می‌خواهید بکنید، لگد بزنید و یا زیر پای خود له کنید. این نمونه کاملی است از افتادگی و خرد شدن. عیسی حاضر شد به خاطر ما کرم بشود. علت اینکه حاضر شد مثل کرم بشود این بود که دید ما همگی در اثر گناه تمام مزایای انسانی را از دست داده و به جای اینکه در مقام اشرف مخلوقات باقی بمانیم، مثل کرم شدیم و جهنمی هستیم. او از ما می‌خواهد که با او و برای او مثل کرم باشیم. موعظه مسیح در بالای کوه به ما تعلیم می‌دهد که مقام واقعی ما کرم بودن است، زیرا خلاصه تعلیمات او این است که باید در مقابل بدی نیکویی کنیم، دشمنان خود را محبت نماییم و با فروتنی دیگران را خدمت نماییم، ولی فقط وقتی حاضر خواهیم شد اینطور افتاده و خرد شویم که بفهمیم چگونه محبت مسیح باعث شد که او همچون کرم شود.

در یکی از سرودهای روحانی چنین می‌خوانیم:
خداوند نفس مغرور و سرسخت مرا خرد کن
مرا حاضر ساز تا سر فرود آورم و نابود شوم
و به آن کسی نگاه کنم که بر صلیب
سر خود را به خاطر من خم کرد

ولی باید دانست که کافی نیست ما فقط یک بار نفس خود را انکار کنیم و برای خود بمیریم. البته وقتی خدا برای اولین بار این حقایق را به ما نشان می‌دهد، یک بار نفس خود را انکار می‌کنیم و می‌میریم، ولی از آن به بعد باید مرتباً بمیریم، زیرا فقط از همین راه است که عیسای مسیح می‌تواند دائماً توسط ما خود را ظاهر کند (دوم قرنتیان ۴: ۱۰). علاوه بر این هر روز در این مورد باید هزاران تصمیم بگیریم. اگر بخواهیم اینطور زندگی کنیم، می‌فهمیم نمی‌توانیم خودمان برای خودمان نقشه‌ای داشته باشیم، وقت خود را صرف کنیم، پولمان را خرج کنیم و دنبال لذت خود باشیم. لازمه این کار این است که ما پیوسته خود را در مقابل اطرافیان خود فروتن کنیم و به آنها تسلیم شویم، زیرا محک تسلیم ما به خدا عبارت است از تسلیم ما به مردم. هر نوع تحقیر و ناراحتی که از طرف مردم به ما می‌رسد، در دست خدا وسیله‌ای است که ما را خرد کند تا اینکه زندگی مسیح در ما به طور عمیق‌تری ظاهر شود.

بدین طریق توجه می‌فرمایید که تنها زندگی مسیح است که می‌تواند موردپسند خدا باشد و زندگی پیروزمندانه خوانده شود و ما هر قدر کوشش کنیم، زندگی ما هیچگاه آنطور نخواهد شد، چون زندگی خودخواهانه ما با زندگی مسیح کاملاً متضاد است، هیچگاه نمی‌توانیم زندگی او را در خود به فراوانی قبول کنیم مگر اینکه حاضر شویم خدا دائماً ما را بمیراند و برای این کار باید به وسیله تصمیمات خود با خدا همکاری کنیم.

باید دانست که خرد شدن فقط ابتدای بیداری روحانی است. معنی اصلی بیداری روحانی این است که انسان از روح‌القدس پر و لبریز گردد و به این طریق زندگی پیروزمندانه آغاز می‌گردد. اگر همین لحظه از ما سؤال شود که پر از روح‌القدس هستیم یا نه، چند نفر می‌توانند جواب مثبت بدهند؟ بیداری وقتی وجود دارد که ما بتوانیم در جواب سؤال فوق هر دقیقه و هر روز جواب مثبت بدهیم. اگر ما این ادعا را بکنیم نباید حمل بر خودخواهی ما بشود، زیرا پر شدن و لبریز گشتن، تماما کار خداست و نتیجه فیض و رحمت اوست. تنها کاری که ما باید انجام دهیم این است که نفس خرد شده و خالی خود را به او تقدیم کنیم و بگذاریم او آن را پر کند و لبریز نگاه دارد.

یکی از واعظین معروف می‌گوید: «همانطور که آب به نقاط پست جاری می‌شود و آنجا را پر می‌سازد، به همین طریق وقتی خداوند می‌بیند که ما پست و خالی شده‌ایم، جلال و قدرت خود را در ما جاری می‌سازد. بهترین مثالی که می‌توان برای این موضوع زد این است که بگوییم دل انسان مانند کاسه‌ای است که باید در مقابل عیسی نگاه داشته شود و از او درخواست گردد که آن را از آب حیات پر سازد. غالبا در نظر خود اینطور مجسم می‌کنیم که عیسی با خود در ظرفی زرین، آب حیات دارد. هنگامی که از کنار ما می‌گذرد و داخل کاسه ما نظر می‌فکند و هر گاه آن را تمیز بیابد، آن را با آب حیات پر و لبریز می‌سازد و چون عیسی همیشه از کنار ما می‌گذرد، کاسه‌های عمر ما را می‌تواند هر روز پر و لبریز سازد.

حضرت داوود این حقیقت را فهمیده بود که فرمود: «کاسه‌ام لبریز شده است.» بیداری روحانی همین است؛ یعنی چون خودمان پر از برکات هستیم و لبریز گشته‌ایم و وسیله برکت دیگران می‌شویم، صلح و آرامش خدا دائما در قلب‌های ما حکمرانی می‌کند. عده‌ای فکر می‌کنند که انکار نفس و مردن برای خود باعث می‌شود که انسان بیچاره و بینوا گردد، ولی حقیقت درست خلاف این است. علت بینوایی ما این است که حاضر نیستیم برای خود بمیریم. هر چه بیشتر از مرگ عیسی اطلاع پیدا کنیم، حیات و زندگی او بیشتر در ما ظاهر می‌شود و شادی و آرامش ما حقیقی‌تر می‌گردد. حیات او در ما اشتیاق به نجات دیگران را به وجود می‌آورد و از ما به سوی روح‌های گمشده سرازیر می‌گردد و باعث می‌شود که مسیحیان نیز در اثر زندگی ما برکات بیشتری را آرزو کنند.

در زیر خون

فقط یک چیز مانع می‌شود از اینکه مسیح هنگام عبور از کنار ما، کاسه‌های ما را پر نسازد و آن عبارت است از گناه که هزاران شکل به خود می‌گیرد. عیسی مسیح کاسه‌های کثیف را پر نمی‌کند. هر چیز که از نفس و خودخواهی ما سرچشمه یابد، هر چند بسیار کوچک هم باشد، باز گناه است. کوشش شخصی و از خود راضی بودن هنگام خدمت، گناه است. دلسوزی برای خود هنگام رو به رو شدن با مشکلات و وسوسه‌ها، سودجویی در کارهای معمولی و خدمات مسیحی، هنگام بیکاری دنبال هوی و هوس رفتن، حساس بودن، زود رنجی، عصبانیت، دفاع از خود هنگامی که دیگران به ما آزاری رسانده‌اند، خودفروشی، خودپرستی، تشویق و اضطراب و ترس همه و همه از نفس و خودخواهی ما سرچشمه می‌گیرند و کاسه عمر ما را ناپاک می‌سازند!

تمام این گناهان در کاسه‌ای دیگر گذاشته شدند که عیسی مسیح در باغ جتسیمانی چند لحظه‌ای از خوردن آن سرپیچی کرد، ولی در جلجتا آن را تا به آخر نوشید. این کاسه، کاسه گناهان ما بود. اگر ما اجازه بدهیم که به ما نشان دهد که در کاسه‌های ما چه چیزهایی است و بعد کاملا به او بسپاریم، آنها را با خون پربهای خود طاهر و پاک خواهد ساخت. می‌خواهیم بگوییم که نه فقط از ناراحتی گناه ما را پاک می‌سازد، بلکه از تمام لکه‌ها و آلودگی‌های آن نیز ما را مبرا می‌کند به طوری که ناراحتی وجدان به کلی نابود می‌شود. وقتی کاسه‌های ما را پاک کرد، آنگاه با روح‌القدس خودش ما را پر می‌کند تا لبریز شویم.

ممکن است عده‌ای ایراد بگیرند و بگویند که این چیزها را نباید گناه خواند، بلکه باید «ضعف و نقص» نامید و می‌گویند اگر اینها را گناه بخوانیم «خیلی محدود - خواهیم شد»، در حالی که عکس این موضوع حقیقت دارد. اگر اینها گناه نیست پس ما باید تا آخر عمر آنها را در خود نگاه داریم و نمی‌توانیم از آنها آزاد شویم، ولی اگر قبول کنیم که اینها و نظایر آنها گناه هستند می‌توانیم با چشمه حیات بخش مسیح، خود را از آنها پاک سازیم. برای این کار کافی است به محض اینکه متوجه شدیم اینگونه چیزها در ما وجود دارد فوراً به زیر خون گرانهای او بیاوریم، در واقع باید دانست که همه آنها گناه هستند. اینها از بی‌ایمانی سرچشمه می‌گیرند و به نوعی از غرور می‌باشند که بارها مانع کار مسیح شده و نور او را مستور ساخته‌اند

ما می‌توانیم هر روز از خون گرانبهایش بهره‌مند شویم. فرض کنیم که شما اجازه داده‌اید که خداوند عیسی کاسه شما را پاک کند و با ایمان از او درخواست کرده‌اید که شما را لبریز کند، ولی بین او و شما مانعی ایجاد می‌شود، مثلاً در شما حسادت یا عصبانیت به وجود می‌آید، در این صورت چه اتفاقی می‌افتد؟ کاسه شما کثیف می‌شود و دیگر لبریز نمی‌ماند و اگر اینگونه اتفاقات در ما مکرر واقع شود، دیگر کاسه ما لبریز نخواهد شد.

اگر ما مایل باشیم دائماً در حال بیداری روحانی باشیم، لازم است یاد بگیریم که چطور خود را پاک نگه داریم. خداوند نمی‌خواهد که بیداری روحانی قطع شود و منحصر به مواقع مخصوص و محدود باشد. علت کمبود بیداری روحانی فقط و فقط گناه است. همان گناهان کوچکی که شیطان به کاسه‌های ما می‌ریزد، ولی اگر دوباره به پای صلیب مسیح برگردیم و از نو به یاد آوریم که خون عیسی قدرت دارد که ما را لحظه به لحظه پاک کند و گناهان را از سرچشمه خشک نماید، آنگاه خواهیم فهمید که چطور می‌توان دائماً لبریز بود.

لازم است همان موقع که متوجه می‌شوید، در شما آثاری از حسادت، عدم رضایت، خشم و هر گناه دیگری پدیدار شده آن را به عیسی تسلیم کنید و از او درخواست کنید که با قدرت خون خود پاک سازد و در این وقت است که متوجه خواهید شد که این آثار از بین رفته، شادی و آرامش شما بازگشته و کاسه شما لبریز شده است و هر چه بیشتر از این راه پاک شوید، آثار گناه در شما به همان نسبت کمتر خواهد شد، ولی باید در نظر داشت که شرط پاک شدن این است که در هر موردی در حضور خدا خرد و فروتن شویم. فرض کنیم که اخلاق یک نفر باعث ناراحتی ما شده باشد، در این مورد تنها کافی نیست که ناراحتی خود را به پای صلیب ببریم، بلکه لازم است اول خرد و فروتن شویم؛ یعنی باید موضوع را به خداوند بسپاریم و آن شخص را با تمام صفات و اخلاق ناراحت‌کننده‌اش، برای خود به عنوان اراده خدا بپذیریم. در این وقت است که می‌توانیم عکس‌العمل خود را نزد عیسی ببریم و مطمئن باشیم که خونس ما را پاک خواهد ساخت. وقتی از گناه پاک شدیم، دیگر نباید برای آن غصه بخوریم و وقت خود را برای فکر کردن درباره خود تلف کنیم، بلکه باید به خداوند پیروز خود بنگریم و او را شکر کنیم که همیشه پیروز است.

یک راهنمایی ساده و در عین حال جامع وجود دارد که کلام خدا آن را به ما ارائه داشته تا با آن بتوانیم قدم‌های خود را با عیسی مطابقت دهیم و بفهمیم چه موقعی گناه وارد زندگی ما می‌شود. کولسیان ۳: ۱۵ چنین می‌فرماید: «سلامتی (صلح و آرامش) خدا در دل‌های شما مسلط باشد.» هر چیز که آرامش الهی را در قلب ما بر هم می‌زند گناه است. هر قدر هم کوچک باشد و هر چند در ابتدا شبیه گناه نباشد. این آرامش باید در دل‌های ما «مسلط» باشد، معنی دیگر این است که داور قلب ما باشد. در مسابقه فوتبال وقتی داور سوت می‌زند بازی متوقف می‌شود، زیرا حتماً خطایی انجام شده، وقتی ما آرامش قلبی خود را از دست می‌دهیم مثل این است که داور الهی در دل‌های ما صوت خود را به صدا درآورده است. لازم است فوراً متوقف شویم و از خدا درخواست کنیم به ما نشان دهد که اشتباه در کجاست و هر گناهی را که نشان می‌دهد اقرار کنیم. آنگاه به وسیله خون عیسی آرامش قلبی ما بازمی‌گردد و می‌توانیم با کاسه‌های لبریز راه پیشرفت خود را ادامه دهیم.

هرگاه دیدیم که خدا به ما آرامش قلبی نداد علتش این است که واقعا خرد نشده‌ایم. شاید لازم باشد که علاوه بر اینکه از خدا بخشش بطلبیم از شخص دیگری هم «معذرت» بخواهیم و شاید علت نداشتن آرامش این باشد که ما فکر می‌کنیم در این مورد شخص دیگری مقصر است، ولی باید بدانیم که اگر آرامش قلبی خود را از دست دادیم، حتماً تقصیر خودمان است، زیرا هیچگاه در اثر گناه شخص دیگر ممکن نیست آرامش خود را از دست بدهیم و تنها علت، گناه خودمان می‌باشد. مقصود خدا این است که رفتار و عکس‌العمل‌های ما را به ما نشان دهد و فقط وقتی که حاضر باشیم پاک شویم آرامش او را خواهیم یافت. واقعا چه روش ساده و در عین حال دقیقی است که انسان بتواند به وسیله آرامش خدایی و روح مقدس او اداره شود! در این صورت کارهای قلبی ما که اغلب غرور آمیز بود به ما نشان داده خواهد شد و اگر بخواهیم زندگی خود را مانند قبل ادامه دهیم، صدای سوت داور به گوش ما خواهد رسید.

وقتی اجازه دهیم زندگی به وسیله صلح و آرامش خدا اداره شود، کارهایی مثل غرغر کردن و میل تسلط بر دیگران و سهل‌انگاری و کارهای کوچک دیگر گناه شمرده خواهد شد. گاهی لازم خواهد بود که روزی چند بار حتی در چیزهای کوچک از خون عیسی برای پاک شدن استفاده کنیم و مجبور خواهیم بود خیلی بیش از پیش در راه فروتنی و خرد شدن قدم بزنیم، ولی در همین فروتنی و خرد شدن است که عیسی با تمام زیبایی و جمال و مهر و بخشش

خود ظاهر خواهد شد، ولی اشکال این است که بسیاری از ما به قدری نسبت به سوت داور بی توجه بوده‌ایم که دیگر نمی‌توانیم آن را بشنویم. روزها به تندی می‌گذرد و ما کمتر متوجه هستیم که چقدر احتیاج به پاک شدن و خرد شدن داریم. در چنین حالتی معمولاً وضع ما خیلی بدتر از آن است که خودمان فکر می‌کنیم. لازم است به قدری تشنه معاشرت و دوستی با خدا باشیم که بتوانیم با گریه به سوی خدا فریاد کنیم که به ما نشان دهد از خون عیسی برای چه قسمت‌هایی استفاده کنیم. خداوند اول یک چیز به ما نشان خواهد داد که شروع کنیم و اولین قدم برای بیداری روحانی ما این است که درمورد این یک نکته مطیع و فروتن و خرد شویم.

وقتی انسان در گناه افتاد و به غلط خودش را به جای خدا مرکز و محور زندگی خود قرار داد نتیجه این شد که انسان نه فقط از دوستی و مشارکت با خدا دور افتاد، بلکه رابطه مهرآمیز او با هموعانش از هم گسست. شرح اولین مشاجره انسان با خدا در فصل سوم کتاب پیدایش ذکر شده و درست بعد از آن یعنی در فصل چهارم، شرح نزاع با هموعان و کشته شدن هابیل به دست قائن می‌خوانیم. گناه این بود که «هر یکی از ما به راه خود برگشته بود» (اشعیا ۵۳: ۶). اگر به قدری خودخواه باشم که افکار خود را از افکار خداوند بالاتر بدانم، معلوم است که حتماً از هموعان خود نیز بالاتر خواهم دانست. واضح است کسی که افکار الهی را قبول نمی‌کند، بلکه در مورد نظرات خود پافشاری می‌کند، حاضر نخواهد بود که نظرات دیگران را هم قبول کند، ولی دنیایی که در آن هر کس به دنبال میل‌های خود باشد پر از اختلاف و جدایی، سوطن و سوْتفاهم، تصادم و زد و خورد خواهد بود.

کار عیسی خداوند در بالای صلیب فقط این نبود که مابین خدا و انسان نزدیکی و دوستی ایجاد کند، بلکه می‌خواست در رابطه افراد انسانی با یکدیگر هم، صلح و آشتی برقرار فرماید. حقیقت آن است که انجام یکی از این دو بدون دیگری غیرممکن است. پره‌های چرخ هر چه به مرکز چرخ نزدیکتر شوند به یکدیگر هم نزدیکتر می‌شوند. بنابراین اگر با برادران خود دوستی واقعی نداریم، به همان نسبت رابطه دوستی ما با خدا کم است. در نامه اول یوحنا رسول با تأکید می‌فرماید برای آنکه ما بفهمیم رابطه دوستی و مشارکت‌مان با خدا چه اندازه واقعی و عمیق است باید ببینیم رابطه دوستی ما با برادرانمان چقدر واقعی و عمیق می‌باشد (اول یوحنا ۲: ۹ و ۳: ۱۴ - ۱۵ و ۴: ۲۰).

بعضی از ما به خوبی فهمیده‌ایم که رابطه ما با هموعان چقدر با رابطه ما با خدا بستگی دارد. هر چیز که میان ما و شخص دیگری دوری و جدایی به وجود آورد هر چند خیلی کوچک باشد، بین ما و خدا نیز جدایی ایجاد خواهد کرد. ما متوجه شده‌ایم که هر گاه این اختلافات فوراً برطرف نشوند روز به روز عمیق‌تر خواهد شد و ما را به جایی خواهند کشانید که در داخل دیوارهای ضخیم محبوس و از خدا و برادران خود دور خواهیم بود. بنابراین واضح است که وقتی اجازه دهیم که حیات و زندگی در ما داخل شود اولین نتیجه‌اش این است که در زندگی خود با خدا و برادران اتحاد پیدا می‌کنیم و هر نوع جدایی و اختلاف از بین خواهد رفت.

نور و تاریکی

دوستی و مشارکت خود را با خدا و با برادران خود بر چه پایه‌ای قرار دهیم؟ در رساله اول یوحنا ۱: ۷ به طرز تازه‌ای برای ما کشف می‌گردد: «اگر در نور سلوک می‌نماییم (یعنی راه می‌رویم) چنانکه او در نور است با یکدیگر شراکت داریم و خون پسر او عیسی مسیح ما را از هر گناه پاک می‌سازد.» می‌دانیم که نور هر چیز را آشکار می‌کند، ولی تاریکی پنهان می‌سازد. هر گاه چیزی ما را سرزنش کند و ما را آنطوری که واقعاً هستیم به خودمان نشان می‌دهد، این نور است. «هر چه ظاهر می‌شود نور است» (افسسیان ۵: ۱۳)، ولی هر گاه کاری بکنیم و یا حرفی بزنیم (و یا از حرف زدن خودداری کنیم) به این منظور که وضع حقیقی خود را پنهان کنیم و کارهای خود را مخفی سازیم، این تاریکی است.

باید دانست که اولین تأثیری که گناه در زندگی ما دارد این است که همیشه مجبورمان می‌کند کوشش کنیم آنچه هستیم پنهان کنیم. گناه والدین اولیه ما یعنی آدم و حوا را وادار ساخت که خود را در پشت درختان باغ پنهان کنند و حلا هم همین اثر در همگی ما مشاهده می‌شود. گناه همیشه ما را وادار می‌کند که غیرواقعی، متظاهر، دورو، خود شیرین باشیم و همیشه خود را بی‌گناه بشماریم و دیگران را سرزنش کنیم. حتی ممکن است بدون اینکه حرفی بزنیم با سکوت خود و بدون اینکه کاری انجام دهیم، مرتکب اعمال فوق شویم. این همان چیزی است که در کلام خدا «راه رفتن در تاریکی» خوانده می‌شود. ممکن است برای بعضی از ما راه رفتن در تاریکی این باشد که فقط خودستا هستیم (البته می‌دانیم که هر چیزی که از نفس و «من» سرچشمه بگیرد گناه است) و پنهان کردن فقط این باشد که قلبا میل داشته باشیم خودستایی خود را بیوشانیم، ولی به هر حال این عمل هم راه رفتن در تاریکی است.

برخلاف ما که پر از گناهان فوق هستیم، کلام خدا می‌فرماید که «خدا نور است» (اول یوحنا ۱: ۵). معنی این جمله این است که خدا همه چیز را ظاهر و آشکار می‌سازد و ما را آنطور که واقعا هستیم نشان می‌دهد. آیه فوق اضافه می‌کند که «هیچ ظلمت (تاریکی) در وی (در خداوند) نیست»؛ یعنی در خداوند هیچ چیزی وجود ندارد که شبیه کوچکترین تاریکی‌ها و اعمال پنهانی ما باشد. پس پرواضح است که اگر در جزئی‌ترین نوع تاریکی قدم بزنیم، نمی‌توانیم در خدا و برادران خود رابطه دوستی و صمیمیت واقعی داشته باشیم، زیرا با آنها صمیمی نیستیم و هیچ کس نمی‌تواند با شخص غیر صمیمی رفاقت داشته باشد، زیرا دیوار محافظه‌کاری و نادرستی مانع می‌شود.

یگانه پایه دوستی و صمیمیت

یگانه پایه رابطه دوستی و صمیمیت با خداوند و مردم این است که با هر دو بی‌ریا و حقیقی باشیم. «لیکن اگر در نور سلوک می‌نماییم، چنانکه او در نور است با یکدیگر شراکت داریم.» قدم زدن در نور مخالف قدم زدن در تاریکی است. اسپرجان واعظ مشهور در یکی از وعظهای خود درباره این موضوع می‌گوید: «یعنی اینکه انسان مایل باشد بشناسد و شناخته شود.» خداوند مایل است که ما حقیقتا خود را بشناسیم و به صدای وجدان گوش دهیم. باید به اولین و کوچکترین اشاره وجدان توجه داشته باشیم. هر گناهی را که خداوند به ما نشان می‌دهد، باید آن را گناه بدانیم. نباید هیچ چیز را مخفی بدانیم و خود را تبرئه کنیم. اگر اینگونه در نور قدم بزنیم هر روز گناهان جدیدی کشف خواهیم کرد و حتی چیزهایی که قبلا هیچگاه گناه نمی‌دانستیم گناه محسوب خواهد شد.

اغلب دلمان نمی‌خواهد به این راه ادامه دهیم و بیشتر می‌پسندیم که خود را پنهان سازیم، ولی دنباله آیه قبل را چنین می‌خوانیم: «و خون پسر او عیسیای مسیح ما را از هر گناه پاک می‌سازد» (اول یوحنا ۱: ۷). هر چیزی را که نور خدا گناه نشان دهد ما می‌توانیم اقرار کنیم و به زیر خون مسیح ببریم و مطمئن باشیم که هم از نظر خدا و هم از لحاظ وجدان کاملا بخشیده خواهیم شد. با قدرت خون گرانبها می‌توانیم هر روز پاک‌تر و از برف سپیدتر بشویم و بدین طریق هر روز به زندگی خود در نور ادامه داده با خون پاک‌تر خواهیم شد و با خداوند دوستی و مشارکت خواهیم داشت. دوستی و مشارکت ما نه فقط باید با خدا باشد، بلکه «با یکدیگر» نیز و به همین دلیل لازم است که با برادران خود هم در نور قدم زنیم. باید دانست که ممکن نیست بتوانیم با خداوند در نور قدم بزنیم، ولی با برادر خود در تاریکی. مقصود این است که باید با برادر خود نیز مانند خداوند صمیمی و بی‌ریا باشیم. باید حاضر باشیم هر حقیقتی را که در مورد رابطه ما با برادران کشف می‌شود، اطاعت کنیم و هر نکته‌ای که او در ما مناسب نمی‌داند اصلاح کنیم. نه فقط باید برادر خود را بشناسیم، بلکه باید اجازه دهیم که او هم ما را آنطوری که هستیم بشناسد.

بنابراین لازم است وجود حقیقی و باطنی خود را از دوستان مخفی نکنیم. ما نمی‌خواهیم که خود را به دروغ زینت دهیم و ظاهر سازی کنیم و نباید خود را عادل جلوه دهیم و تبرئه کنیم، بلکه باید در روابط خود در آنها کاملا صمیمی و امین باشیم. ما حاضر می‌شویم که از گوشه‌گیری روحانی و غرور دست بکشیم و حتی شهرت و نیکنامی خود را به خطر بیندازیم و به خاطر اینکه بتوانیم نسبت به برادران خود در مسیح دلی صاف و شفاف داشته باشیم. معنی عمیق‌تر این حقیقت این است که حتی در قلب خود نیز افکار زشتی درباره برادر خود نیندیشیم و اگر چنین افکار در ما به وجود آمد، از خداوند درخواست کنیم که ما را از آنها نجات دهد و رابطه ما را با برادرانمان اصلاح کند. اگر در این راه به پیشروی ادامه دهیم، خواهیم دید که با برادران خود دوستی و مشارکت کاملا صمیمانه و جدیدی پیدا می‌کنیم و به جای اینکه دیگران را کمتر از خود محبت کنیم، علاقه ما نسبت به آنها روزافزون خواهد شد.

خلاصی از بندگی

قدم زدن در نور به طور ساده یعنی قدم زدن با عیسیای مسیح. بنابراین، این کار ما را از بندگی خلاص می‌کند. لازم نیست که تمام اسرار زندگی خود را به همه بگوییم. موضوع مهم این است که ما قلبا مایلیم در نور قدم بزنیم و تمایلات قلبی ما از عمل مهم‌تر است. آیا واقعا مایلیم نسبت به برادر خود صاف دل باشیم و هر چه خداوند هدایت کند نسبت به او انجام دهیم؟ این طرز رفتار گاهی فروتنی زیاد لازم دارد، ولی به طرز جدیدی ما را به مسیح نزدیکتر می‌کند و ما را به خودمان می‌شناساند. به قدری شنیده‌ایم که خداوند همه اسرار ما را می‌داند که دیگر این حقیقت در ما تأثیری نمی‌کند و خودمان همانطور که لازم است همه چیز را درباره خود نمی‌دانیم. بهتر است که انسان برای شروع کار فقط با یک نفر (هر شخصی که خدا هدایت می‌فرماید) صمیمی و بی‌ریا باشد و بدین طریق به تدریج خود را خواهد شناخت و گناهانی را که قبلا متوجه نبود، در زندگی خود کشف خواهد کرد و خواهد فهمید که خون مسیح

باید او را از چه چیزهایی پاک کند. به همین دلیل یعقوب می‌فرماید: «نزد یکدیگر به گناهان خود اعتراف کنید.» در اول یوحنا ۱: ۷ مقصود از «سلوک در نور» این است که «با یکدیگر مشارکت داشته باشیم.» البته اگر با یکدیگر در این راه قدم زنیم، مشارکت و دوستی ما بسیار عالی خواهد بود! در واقع هرگاه دو نفر حاضر باشند که در پای صلیب عیسی، گناهکار توبه‌کاری شناخته شوند محبت از یکی به دیگری جاری خواهد شد. وقتی موانع برطرف گردند و نقاب‌ها برداشته شوند، خداوند خواهد توانست ما را متحد کند. به علاوه با شادی زیادی متوجه خواهیم شد که در این مشارکت و دوستی ما همیشه در امن و امان هستیم.

وقتی در پای صلیب مسیح و در نور او با مشارکت یکدیگر قدم می‌زنیم، مطمئن هستیم که اگر هم افکاری بر ضد ما وجود داشته باشد به زودی در روشنائی آشکار خواهد شد و طرف (در صورتی که خطا کرده یا کم محبت باشد) اقرار خواهد کرد و یا اگر قصور از جانب ما باشد بیشتر تشویق خواهیم شد که با محبت رفتار نماییم. در هر حال هیچگاه نباید فراموش کرد که قدم زدن ما در نور در مرحله اول با خداوند عیسی می‌باشد. لازم است که اول روابط خود را با او اصلاح کنیم و بدانیم که اول باید از او پاکی و پیروزی بدست آوریم، در این صورت بعداً وقتی خداوند ما را هدایت می‌کند که قلب خود را به روی دیگران نیز بگشاییم و به جای اینکه مجبور باشیم نزد آنها به تقصیرهای خود اقرار کنیم برعکس شهادت‌های پیروزمندانه‌ای خواهیم داد (مگر اینکه اقرار لازم باشد) و با یکدیگر خداوند را شکر و تمجید خواهیم کرد.

گروه‌های دو نفری برای بیداری روحانی

عیسی مایل است که شما امروز به طرز تازه‌ای قدم زدن در نور را با او شروع کنید. با یکدیگر متحد شوید، با دوست مسیحی خود با شخصی که با او زندگی می‌کنید با خانم خود یا شوهر خود نقاب را بردارید. حتماً خداوند به شما نکته‌ای را نشان داده که از همه مهم‌تر است و شما باید در روابط خود به آن توجه داشته باشید. از همین جا شروع کنید. دو نفری با هم برای بیداری روحانی در محیط خود کوشش کنید. به تدریج دیگران هم در مقابل صلیب مسیح خرد خواهند شد و خدا آنها را هدایت خواهد کرد که به شما ملحق شوند. گاهگاهی برای مشارکت جمع شوید تا با صمیمیت واقعی تجربیات روحانی خود را برای یکدیگر شرح دهید. کاملاً متحد شوید و با هم برای دیگران دعا کنید و با شهادت‌های تازه به کمک دیگران بشتابید. خداوند به وسیله چنین اتحاد و مشارکتی و به طرز معجزه‌آسایی کار خواهد کرد. وقتی خدا دیگران را نجات بدهد و پر از برکات سازد آنها هم در این کار دسته‌جمعی شرکت خواهند کرد. طبیعتاً هر گروهی باعث ایجاد و تشویق و پیشرفت گروه‌های دیگر خواهد شد تا اینکه سرتاسر کشور ما با حیات و زندگی تازه عیسی مسیح زنده مملو گردد.

اگر بخواهیم زندگی پیروزمندانه مسیحی داشته باشیم باید بدانیم که مسیحیت خیلی ساده است، اما ما آن را بسیار پیچیده و در هم ساخته‌ایم. کتاب‌های قطوری درمورد آن نوشته شده و انواع اصطلاحات مشکل را در آن به کار برده‌اند پس هر کس معنی و مفهوم مسیحیت را طوری تفسیر می‌کند. در نظر اغلب ما مسیحیت به نوعی بغرنج و مشکل شده است که هر چند فلسفه و تئوری آن را می‌دانیم، ولی نمی‌توانیم با زندگی روزانه و معمولی خود مربوط سازیم. برای اینکه حقایقی که تاکنون ذکر کردیم روشن‌تر شود، می‌خواهیم در این فصل موضوع‌ها را با مثال توضیح دهیم.

شاهراه

به نظر ما از جامع‌ترین تصویرهایی که درباره زندگی پیروزمندانه وجود دارد، شاهراهی است که در اشعیا فصل ۳۵ آن را چنین شرح می‌دهد: «در آنجا شاهراهی و طریقی خواهد بود و به طریق مقدس نامیده خواهد شد.» شاهراهی ساخته شده است که اطراف آن باتلاقی است. تمام راه تنگ و رو به بالا است و هر کسی می‌تواند در آن قدم زند، زیرا «هر که در آن راه سالک شود اگرچه هم جاهل باشد، گمراه نخواهد گردید.» هر چند در صورتی که از راه منحرف شویم خطرات زیادی وجود دارد، ولی اگر از جاده خارج نشویم در امن و امان هستیم، زیرا «شیری در آن نخواهد بود و حیوان درنده‌ای بر آن نخواهد آمد.» تنها کسانی که نمی‌توانند در این شاهراه وارد شوند، ناپاکان هستند: «نجسان از آن عبور نخواهند کرد.» مقصود از ناپاکان فقط گناهکارانی نیستند که مسیح را قبول نمی‌کنند، بلکه در جزو این گروه، مسیحیانی وجود دارند که گناهان اقرار نشده در خود دارند و پاک نشده‌اند.

اگر در این شاهراه جلو برویم، مجبوریم از تپه کوچک و مشکل و تاریکی که جلجتا (محل کشته شدن مسیح) نام دارد عبور کنیم. این تپه طوری است که انسان مجبور است با دست و پا بر روی زانوان خود از آن بالا برود مخصوصاً باید زانوهای خود را به کار ببریم. اگر از زندگی مسیحی کنونی خود راضی هستیم و اگر در ما اشتیاق شدیدی به پیشرفت در شاهراه وجود نداشته باشد، واضح است که به زانو در نخواهیم آمد و نمی‌توانیم از تپه بالا برویم، ولی در صورتی که از وضع خود ناراضی باشیم و احساس گرسنگی نماییم، مشغول بالا رفتن خواهیم شد. نباید عجله کرد، بگذارید خدا در شما تشنگی ایجاد کند تا حاضر باشید در شاهراه قدم زنید و به خدا فرصت دهید که شما را به زانو در آورد تا با اشتیاق دعا کنید. کسانی که فقط تماشاچی باشند زیاد پیشرفت نخواهند کرد. «مرا خواهید طلبید و چون مرا به تمامی دل خود جستجو نمایید مرا خواهید یافت.»

در تنگ

در بالای تپه به صورت غم‌انگیز و ترسناکی صلیب مسیح دیده می‌شود. صلیبی که در اینجا قرار دارد، تاریخ جهان و مردم را به دو قسمت می‌کند. در پای صلیب در تنگ قرار گرفته و به قدری کم ارتفاع است که برای داخل شدن لازم است انسان خم شود و با دست و پا روی زانوهای راه رود. این در تنگ یگانه محل وارد شدن به شاهراه است. برای اینکه بتوانیم به راه خود در شاهراه ادامه دهیم ناچار باید از این در عبور کنیم. این دری است که در خرد شدگان نام دارد. فقط خرد شدگان می‌توانند به شاهراه وارد شوند. خرد شدن؛ یعنی «نه من، بلکه مسیح» در همه ما یک «من» مغرور و سرسخت وجود دارد. این سرسختی از آدم و حوا شروع شد. آدم و حوا در ابتدا کاملاً مطیع اراده خدا بودند، اما سرسختی و یاغیگری کردند و خواستند مثل خدایان شوند. کتاب مقدس در همه جا اعلام می‌دارد که تمام بنی نوع بشر سرسخت هستند و این صفت در ما نیز دیده می‌شود. ما بسیار سخت و نامطیع هستیم و بسیار حساس و زودرنج می‌باشیم. ما عصبانی می‌شویم، حسادت می‌ورزیم و به سختی انتقاد می‌کنیم. ما انتقامجو و نابخشنده هستیم.

ما اغلب می‌خواهیم با نیروی انسانی خود کارهایی را انجام دهیم که لازم است به خدا بسپاریم. ما راحت طلب و تن‌پرور هستیم و همین صفت اغلب ما را به ناپاکی می‌کشاند. هر یک از این صفات و صفات بی‌شمار دیگر از باطن مغرور ما سرچشمه می‌گیرد. اگر به جای این نفس مغرور، مسیح جای خود را اشغال می‌کرد این حرکات از ما سر نمی‌زد. پیش از آنکه بتوانیم به شاهراه وارد شویم، خدا باید این نفس سرسخت ما را خرد کند تا به جای نفس ما

مسیح در ما سلطنت کند. خرد شدن؛ یعنی اینکه ما در مقابل خدا و مردم برای خود حقی قائل نباشیم. مقصود فقط این نیست که تمام حقوق خود را به او واگذاریم، بلکه لازم است بفهمیم که ما حتی هیچگونه حقی نداریم و فردی هستیم جهنمی؛ یعنی هیچ هستیم و چیزی نداریم که مال خودمان باشد، نه وقت، نه پول، نه دارایی و نه مقام.

برای اینکه خرد شویم و اراده خود را به او بسپاریم، خدا ما را به پای صلیب می آورد و در آنجا به ما نشان می دهد که خرد شدن واقعی چیست. در آنجا ما آن دست ها و پاهای مجروح و صورت پرمحبتی را که با تاج خار پوشید شده، می بینیم و ملاحظه می کنیم که آن شخصی که گفت: «نه به خواهش من، بلکه به اراده تو» (لوقا ۴۲: ۲۲)، چگونه خرد شد و کاسه گناهان ما را تا جرعه آخر نوشید. بنابراین راه خرد شدن این است که به او نگاه کنیم و بفهمیم که گناهان ما باعث شد او در آنجا میخکوب شود. وقتی اینگونه محبت و فروتنی خدا را می بینیم که به جای ما مرد، قلب های ما به طرز عجیبی نرم می شود و حاضر می شویم برای او خرد شویم و اینطور دعا کنیم: «خداوند مرا از خود نجات بده و در خود فنا ساز. عنایت فرما که دیگر من نباشم، بلکه مسیح در من زندگی کند.» اغلب وقتی دعا می کنیم که خدا ما را خرد کند، او این دعا را زودتر از هر دعای دیگری مستجاب می فرماید.

انتخاب دائمی

با وجود این نباید تصور کنیم که وقتی از در تنگ داخل شدیم، فقط یک بار باید خرد و فروتن شویم. لازم است بدانیم که از آن به بعد پیوسته باید انتخاب کنیم. خدا می خواهد ما را جلو ببرد و گاهی تحت فشار قرار می دهد، ولی ما باید انتخاب کنیم و تصمیم بگیریم. اگر کسی ما را آزار دهد و به ما بی اعتنائی کند، فوراً باید تصمیم بگیریم که آیا از این اتفاق برای فروتن شدن استفاده کنیم یا اینکه برعکس به شدت مخالفت کنیم و در نتیجه روح ما آرامش خود را از دست بدهد. هر روز فروتنی و خرد شدن ما پیوسته مورد آزمایش قرار خواهد گرفت و بی فایده خواهد بود که ما ادعا کنیم در حضور خدا خرد هستیم، ولی در رفتار خود با اطرافیان خرد و فروتن نباشیم.

خدا تقریباً همیشه ما را به وسیله دیگران می آزماید. برای یک نفر مسیحی راه دیگری وجود ندارد. اراده خدا از تدابیر او فهمیده می شود و تدبیرهای او توسط اطرافیان و توقعات زیادی که از ما دارند ظاهر می گردد. اگر هنوز کاملاً خرد نشده اید، بهترین چاره این است که بار دیگر به جلجتا بروید و ببینید که مسیح برای شما خرد شده است و وقتی از آنجا برمی گردید خود را برای او خرد شده خواهید یافت. در بالای در خرد شدگان، خون گرانهای خداوند عیسی پاشیده شده است. وقتی خم می شویم که خود را به داخل آن بکشیم، خون او ما را از هر گناه پاک می سازد، زیرا برای وارد شدن نه فقط باید خم شویم، بلکه باید پاک هم بشویم، زیرا فقط پاکان می توانند در شاهراه قدم زنند. ممکن است شما هنوز عیسی را به عنوان نجات دهنده خود قبول نکرده باشید، یا ممکن است سال ها با او آشنایی داشته باشید، ولی در هر دو حال، گناه شما را ناپاک کرده است. گناه غرور، حسادت، انتقامجویی، بی عفتی و غیره اگر تمام این گناهان را به شخصی بسپارید که آنها را بالای صلیب بر خود گرفت، در گوش شما همان جمله ای را که در بالای صلیب فرمود زمزمه خواهد کرد: «تمام شد» و قلب شما از برف سفیدتر خواهد گردید.

مسیح ما را با خود پر می سازد

بدین طریق در شاهراه قدم می زنیم. راهی است تنگ و سربالا ولی غرق در نور که ما را به بهشت آسمانی رهبری می کند. دو طرف جاده سراسیم است و در تاریکی قرار دارد. در واقع تاریکی تا هر دو کنار شاهراه پیش رفته، ولی خود شاهراه کاملاً روشن است. در پشت ما صلیب قرار دارد که دیگر تاریکی و ترسناک نیست، بلکه نورانی و درخشان است و دیگر نمی بینیم که دست های عیسی بر آن میخکوب شده باشد، بلکه مشاهده می کنیم که عیسی زنده پر از قدرت رستاخیز در شاهراه قدم می زند. در دست او کوزه ای است که در آن آب حیات وجود دارد. به نزد ما می آید و از ما می خواهد که دل هایمان را در مقابل او نگاه داریم و ما دل خالی خود را مثل یک کاسه در جلو او نگاه می داریم. او با موشکافی اندوهباری به داخل نگاه می کند و هر قسمتی را که اجازه داده ایم با خون خود پاک کند، پر از آب حیات می سازد. بدین طریق ما راه خود را ادامه می دهیم در حالی که پر از شادی و شکر و تمجید خدا هستیم و زندگی جدید ما را لبریز ساخته است. این را بیداری می گویند؛ یعنی شما و من همیشه پر از روح القدس باشیم، دیگران را محبت کنیم و به نجات آنها علاقه داشته باشیم.

دیگر کشمکش و یا انتظار زیاد لازم نیست، فقط لازم است هر گناه را به او بسپاریم تا با خون گرانهایش پاک کند و

اجازه دهیم که ما را از خود پر بسازد و به او فرصت بدهیم که توسط ما کار کند. وقتی با او همقدم هستیم، او پیوسته مشغول پر کردن ماست تا همیشه لبریز باشیم. بنابراین زندگی مسیحی ما از آن به بعد به طور ساده عبارت است از اینکه در شاهراه با قلبی لبریز قدم بزنیم و همیشه در مقابل اراده او سر تسلیم و تعظیم فرود آوریم و همواره از قدرت پاک کننده خون او استفاده کنیم و پیوسته با عیسی یک باشیم. این نوع زندگی چیز عجیب و غریبی نیست و هیجان انگیز و احساساتی نمی باشد، بلکه این است که روز به روز طوری زندگی کنیم که خداوند می خواهد، این است پاکی حقیقی.

انحراف از شاهراه

ممکن است گاهی به خارج شاهراه بلغزیم، زیرا تنگ است. اگر یک قدم از جاده منحرف شویم، از شاهراه دور می شویم و به تاریکی قدم می گذاریم. علت لغزیدن همیشه یا این بوده که در یک مورد نافرمانی کرده ایم یا به قدری فروتن نبوده ایم که اجازه دهیم خدا تمام کار را انجام دهد. شیطان همیشه در کنار جاده است و به سوی ما فریاد می کند، ولی نمی تواند به ما دست بزند، اما ما می توانیم عمداً و به اراده خود به حرف های او تسلیم شویم. این را می گوئیم ابتدای گناه و دوری از عیسی. گاهیگاهی ممکن است در مقابل یک نفر سرسختی نشان دهیم و یا در مقابل خود خدا گردنکشی کنیم. گاهی حسادت و حس انتقام جویی ما را محاصره می کند. زمانی خود را در هیجان و اضطراب می یابیم و نمی خواهیم در خداوند راحت باشیم. در این مواقع فوراً خود را خارج جاده می بینیم، زیرا هیچ ناپاکی نمی تواند در این راه قدم زند.

کاسه های ما ناپاک می شود و دیگر لبریز نیست و صلح و صفایی که در خدا داشتیم به هم می خورد. اگر فوراً به شاهراه برنگردیم، از سر اشیب اطراف پایین تر خواهیم رفت. باید برگردیم، چگونه؟ اولین کاری که لازم است انجام دهیم این است که از خدا درخواست کنیم نشان دهد چه چیزی باعث لغزش ما شده و البته او جواب خواهد داد. هر چند گاهی وقت لازم است تا در این مورد روشن شویم، شاید مرا ناراحت کرده است و من عصبانی شده ام. خدا می خواهد به من بفهماند که کار آن شخص مهم نبوده، بلکه عکس العمل من و عصبانی شدنم اهمیت دارد. اگر من واقعا فروتن و خرد شده بودم، هیچگاه عصبانی نمی شدم. بنابراین وقتی با حسرت و علاقه به شاهراه نگاه می کنم، دوباره خداوند عیسی را می بینم و می فهمم که عصبانی و ناراحت شدن چه کار زشتی است و متوجه خواهم شد که عیسی، جان خود را فدا ساخت تا مرا از عصبانیت آزاد سازد. وقتی دوباره خود را به سوی شاهراه می کشم و دست ها و زانوهای خود می خزم، دوباره به نزد او می آیم تا با خونس مرا پاک سازد. عیسی در آنجا منتظر است تا دوباره کاسه مرا لبریز سازد. خدا را شکر! هلولو! از هر جا که منحرف شده باشید، باز خواهید دید که او شما را می خواند تا برگردید و دوباره خرد شوید و خون او همیشه شما را پاک و مقدس خواهد ساخت.

بزرگترین سر شاهراه این است که بدانیم وقتی گرفتار گناه شدیم، چه کنیم. راه چاره این است که گناه را نزد صلیب ببریم و بفهمیم که گناه است، نزد خدا اقرار کنیم و بدانیم که با قدرت خون عیسی پاک شده است. پس برای اینکه خود را امتحان کنیم، در طول شاهراه باید از خود پرسیم که آیا کاسه های ما لبریز است؟ آیا نسبت به دیگران محبت و علاقه داریم؟ اینها گرماسنج ما در شاهراه هستند. اگر جواب سوال های فوق منفی باشد، باید بدانیم که گناه وارد شده است. گناهایی نظیر غم خواری برای خود، خودپرستی، تن پروری و راحت طلبی فکری و جسمی، زود رنجی و حساسیت، دفاع از خود، تکیه داشتن به تلاش های شخصی، خجالتی بودن، محافظه کاری، تشویش و نگرانی، ترس و غیره.

زندگی با دیگران

چیز مهم دیگری که هنوز درباره شاهراه ذکر نکرده ایم، این است که ما آن را به تنهایی طی نمی کنیم. دیگران هم در آن با ما راه می پیمایند البته خداوند عیسی با ما در این جاده راه می رود، ولی رهگذران دیگری هم هستند و مطابق قانون شاهراه، به همان قدری که دوستی و مشارکت ما با عیسی مهم است، به همان اندازه مشارکت ما با رهگذران اهمیت دارد. در واقع این دو کاملاً با هم مربوط هستند. رابطه ما با خدا به قدری با رابطه ما با دیگران بستگی دارد که اگر یکی را به هم بزنیم، دیگری هم مختل خواهد شد. هر چیزی که بین ما و دیگران جدایی بیندازد مثل بی صبری و انتقام جویی و یا حسادت، بین ما و خدا هم فاصله ایجاد می کند. این موانع گاهی خیلی کم و مانند یک پرده نازک هستند که از پشت آنها هنوز هم می توانیم ببینیم، ولی اگر این پرده ها به زودی برداشته نشوند، به تدریج مانند پتو

ضخیم می‌شوند و کم کم به دیوارهای آجری مبدل می‌گردند و ما از خدا و دیگران جدا و در خودمان زندانی می‌شویم. به سادگی می‌توان فهمید که چطور این دو رابطه به هم بستگی دارند. «خدا محبت است»؛ یعنی دیگران را دوست دارد و از همان دقیقه‌ای که ما از محبت کردن به دیگران غفلت می‌نماییم، رابطه خود را با خدا قطع می‌کنیم، زیرا خدا او را محبت می‌کند هر چند ما محبت نداشته باشیم.

علاوه بر این، نتیجه اینگونه گناهان این است که ما را مجبور می‌کند «در تاریکی راه برویم» (اول یوحنا ۲: ۹-۱۱)؛ یعنی سعی می‌کنیم خود را مخفی کنیم و احساسات واقعی خود را پپوشانیم. در کتاب مقدس معنی «تاریکی» همین است، زیرا نور ظاهر می‌سازد، ولی تاریکی پنهان می‌کند. اولین اثر گناه در زندگی ما این است که ما را مجبور می‌کند پنهان شویم و نتیجه این می‌شود که ما ظاهر سازی می‌کنیم و نقاب بر چهره می‌گذاریم و با خدا و آدمیان صمیمی و بی‌ریا نیستیم و در این صورت البته نه خدا و نه انسان می‌تواند با یک شخص غیر واقعی دوستی و مشارکت داشته باشد.

اگر ما بخواهیم با خداوندمان عیسای مسیح دوباره دوستی ایجاد کنیم، لازم است با برادر خود نیز دوستی و مشارکت برقرار سازیم. هر نوع کم‌محبتی بایستی گناه محسوب گردد و اقرار شود تا با خون مسیح مورد بخشش قرار گیرد و وقتی بخشیده شد، می‌توان با برادر خود نیز صلح کرد. وقتی از این راه به سوی خداوند ما عیسای مسیح برمی‌گردیم، حس می‌کنیم که محبت او نسبت به برادرمان قلب ما را نیز پر کرده و می‌خواهد در ما عملاً این محبت را نشان دهد و مشارکت و دوستی ما دوباره شروع می‌شود. شاهراه حیات اینگونه است. این یک تعلیم جدید و عجیب و غریبی نیست. چیز تازه‌ای نیست که وعظ کنیم، بلکه ساده است. عبارت از این است که در شرایط و موقعیتی که خداوند ما را در آن قرار داده، روز به روز زندگی کنیم. این سخنان با عقایدی که درباره مسیحیت شنیده و خوانده‌ایم، مغایرتی ندارد، بلکه حقایق بزرگ پاکی و قدوسیت را به زبان ساده و قابل فهمی بیان می‌کند. اگر این زندگی را شروع کنیم، در زندگی ما بیداری آغاز می‌گردد و اگر این زندگی را ادامه دهیم، بیداری روحانی ادامه خواهد یافت. بیداری روحانی یعنی اینکه تو و من در شاهراه قدم بزنیم در حالی که با خداوند عیسی کاملاً یک و با یکدیگر متحد باشیم و کاسه‌های ما پیوسته پاک شود و از حیات و محبت الهی لبریز گردد.

زندگی پیروزمند و خدمت مفید برای نجات روح‌ها در اثر خوبی و کوشش‌های ما بدست نمی‌آید، بلکه فقط ثمره و میوه روح‌القدس است. کار ما این نیست که میوه بسازیم، بلکه فقط باید میوه بیاوریم. باید میوه او در ما دیده شود. بنابراین مهم‌ترین موضوع این است که همیشه از روح‌القدس پر شویم و به عبارت دیگر مثل درخت پیوسته پر از شیره خداوند باشیم. وقتی می‌فهمیم که اراده خداوند درباره ما این است که می‌خوانیم چطور در فصل اول انجیل یوحنا روح‌القدس بعد از تعمید بر عیسی قرار گرفت. یحیای تعمید دهنده وقتی دید که عیسی به طرف او می‌آید، گفت: «اینک بره خدا که گناه جهان را برمی‌دارد.» وقتی یحیی عیسی را تعمید داد، آسمان گشوده شد و روح خدا به صورت کبوتری بر او قرار گرفت.

فروتنی خداوند

چه تصویر پرمعنایی، کبوتر بر روی بره نزول می‌کند و بر او قرار می‌گیرد! بدون شک می‌توان گفت که بره و کبوتر آرام‌ترین مخلوقات خدا هستند. بره مظهر فروتنی و تسلیم است و کبوتر علامت صلح و آرامش. آیا این نشان نمی‌دهد که خدا ذاتا فروتن است؟ وقتی خدای ابدی اراده فرمود خود را در فرزندش ظاهر سازد، نام او را بره خواند و وقتی لازم شد روح‌القدس به جهان بیاید به صورت کبوتر ظاهر گردید. از اینجا می‌توان فهمید که علت اینکه ما باید فروتن شویم تا بتوانیم با خداوند راه برویم این نیست که خدا خیلی بزرگ است و ما کوچک هستیم، بلکه علت اصلی این است که خدا به طوری که در عیسی ظاهر شد، خودش فروتن است.

مهم‌ترین درسی که از این اتفاق می‌توان آموخت این است که روح‌القدس به عنوان کبوتر می‌تواند بر عیسی نزول کند و در او بماند، زیرا عیسی بره است. اگر عیسی صفت بره را نمی‌داشت؛ یعنی فروتن نمی‌بود و تسلیم نمی‌شد، کبوتر نمی‌توانست در او بماند، چون روح‌القدس خیلی آرام و حساس است، اگر عیسی فروتن و سر به زیر نبود از او فرار می‌کرد. در این موقع است که متوجه می‌شویم چه شرطی لازم است تا روح‌القدس بتواند بر ما نازل شود و در ما بماند. کبوتر تا موقعی می‌تواند در ما بماند که ما حاضر باشیم بره شویم. چگونه ممکن است او بتواند در ما بماند در حالی که نفس ما سرسخت و خرد نشده باشد. اعمالی که از نفس سرسخت به ظهور می‌رسد، کاملا مخالف آرامش و حساسیت کبوتر است. دوباره در غلاطیان فصل پنجم میوه‌های نه‌گانه روح را بخوانید (محبت، خوشی، سلامتی، حلم، مهربانی، نیکویی، ایمان، تواضع، پرهیزکاری) و توجه داشته باشید که کبوتر یعنی روح‌القدس می‌خواهد ما را با این میوه‌ها پر سازد. اینها را با کارهای زشت جسمانی که در همان فصل ذکر شده است مقایسه کنید (جسمانی، انسانی است که سرسخت و خرد نشده باشد). یکی مانند گرگی است که زوزه می‌کند و دیگری همانند کبوتری آرام.

صفات بره

بنابراین بسیار روشن است که روح‌القدس وقتی بر ما نازل می‌شود و در ما ساکن می‌گردد که ما در هر موردی مثل بره شویم. بهترین راه برای پاکی روح و فروتنی این است که به بره نگاه کنیم که چگونه صلیب خود را بر دوش گرفته به جلجتا می‌رود، زیرا در این صورت متوجه خواهیم شد که در چه مواردی مثل بره رفتار نکرده‌ایم. اکنون به لحظه‌ای نگاه کنیم که بره خداست. او بره ساده‌ای بود. بره ساده‌ترین و بی‌زبان‌ترین مخلوق خداست. بره برای حفظ خود هیچ نقشه‌ای ندارد، تمام وجود او عبارت است از بی‌زبانی و سادگی. عیسی خود را به خاطر ما هیچ ساخت و بره ساده‌ای شد. او از خود حکمت و قدرتی نداشت، برای حفظ خود از مشکلات هیچ نقشه‌ای نمی‌کشید و تنها کاری که می‌کرد این بود که همیشه با ایمان ساده به پدر آسمانی خود اتکا داشت.

او در مورد خود فرمود: «پسر از خود هیچ نمی‌توان کرد مگر آنچه ببند که پدر بعمل آرد» (یوحنا ۵: ۱۸)، ولی ما چه می‌کنیم، چقدر موضوع را بغرنج و مشکل کرده‌ایم! برای حفظ حیثیت خود چه نقشه‌ها که نمی‌کشیم و برای رهایی از مشکلات دیگر وسیله‌ای باقی نمانده که به آن متوسل نشده باشیم. هر نوع سعی و کوشش شخصی را به کار می‌بریم تا به اصطلاح مسیحی‌وار زندگی کنیم و کارهایی که خدا می‌خواهد انجام دهیم و خیال می‌کنیم که کسی هستیم و می‌توانیم کاری انجام دهیم. بدیهی است که در چنین شرایطی کبوتر یعنی روح‌القدس از ما فرار خواهد کرد (یا اقلا

حضور پربرکت او را حس نخواهیم کرد)، زیرا حاضر نشده‌ایم بره‌های ساده‌ای باشیم.

آمادگی برای پشم بریده شدن

به علاوه عیسی بره‌ای بود که پشم بریده شد؛ یعنی حاضر بود که حقوق و مزایای او قطع شود، شهرتش از دست برود و از هر نوع آزادی بشر که حق داشت ادعا کند محروم گردد و در عین حال درست مانند گوسفندی باشد که نزد پشم برنده خود بی‌زبان می‌ایستد. او هیچ‌گاه مقاومت نکرد، بره هیچ وقت مقاومت نمی‌کند. وقتی رنج می‌کشید دیگران را تهدید نمی‌کرد. هیچ نمی‌گفت: «حق ندارید با من اینطور رفتار کنید. آیا نمی‌دانید که من فرزند خدا هستم؟»، ولی ما چگونه؟ آه چه بسا که حاضر نبودیم از کوچکترین حق خود محروم شویم. بارها به تأکید گفته‌ایم که باید آن احترامی را که شایسته مقام ماست نسبت به ما قائل شوند. ما مقاومت کرده و جنگیده‌ایم. کبوتر مجبور شده است از ما فرار کند، زیرا حاضر نبوده‌ایم مانند بره‌های باشیم که پشم او را می‌برند و او هیچ نمی‌گوید و به همین دلیل آرامش از ما دور شده و سرسخت و بی‌محبت گشته‌ایم.

هیچ جوابی نمی‌داد

علاوه بر این عیسی بره بی‌زبان و خاموش بود. کلام خدا درباره مسیح می‌فرماید: «مانند گوسفندی که نزد پشم برنده‌اش بی‌زبان است همچنان دهان خود را ننگشود و وقتی مردم به او تهمت می‌زدند و او را سرزنش می‌کردند هیچ جواب نمی‌داد.» هیچ وقت از خود دفاع نکرد و نکوشید خود را تبرئه کند، ولی وقتی کسی در مورد ما سخنی خشن و دروغ بگوید، کمتر خاموش می‌مانیم. برای دفاع و تبرئه خودمان صدایمان بسیار بلند می‌شود و در صدای ما آثار عصبانیت کاملاً آشکار است. حتی در مواقعی که لازم بوده صریحاً اشتباه خود را اقرار کنیم سعی کرده‌ایم خود را بی‌گناه نشان دهیم. هر موقعی که چنین کارهایی انجام دهیم، کبوتر الهی از ما دور می‌شود و آرامش و برکات خود را از ما دور می‌سازد، زیرا حاضر نبوده‌ایم مانند بره خاموش و ساکت باشیم.

بغض و کینه نداشت

به علاوه عیسی بره بی‌لکه و بی‌عیب بود. نه فقط سخن زشتی از دهانش خارج نشد، در قلب او نیز نسبت به کسانی که او را به پای صلیب بردند، غیر از محبت چیز دیگری وجود نداشت. نمی‌خواست از آنها انتقام بگیرد و در قلبش هیچ‌گونه تلخی و کینه نبود. حتی وقتی به دست‌های او میخ می‌کوبیدند، به آهستگی زمزمه می‌کرد: «من شما را می‌بخشم» و از خدای پدر درخواست کرد که آنها را بیامرزد. این زحمات را با فروتنی و بردباری تحمل می‌کرد، ولی قلب‌های ما چه بسیار پر از انتقام‌جویی و کینه و تلخی بوده است، نسبت به این و آن، حتی در مواردی که زحمات ما نسبت به زحمات مسیح هیچ بوده است. هر بار که چنین کارهایی انجام می‌دهیم، در قلب ما لکه‌ای پیدا می‌شود و کبوتر الهی مجبور می‌شود از ما فرار کند، زیرا حاضر نبوده‌ایم مشکلات را تحمل کنیم و به خاطر مسیح دیگران را ببخشیم.

ای کبوتر برگرد!

پس اینها هستند اعمال و رفتاری که باعث می‌شوند روح‌القدس از زندگی ما فرار کند و ما دیگر حضور پربرکت او را حس نکنیم. بنابراین اینها همه گناهان هستند. گناه تنها چیزی است که مانع بیداری کلیسای مسیح می‌باشد. حال مهم‌ترین سؤالی که باید جواب داده شود این است: «چه باید کرد که کبوتر الهی با فیض و لطف و قدرت خود به زندگی ما برگردد؟» جواب این سؤال به طور ساده عبارت است از «بره خدا»، زیرا عیسی نه فقط بره ساده، بره پشم بریده، بره خاموش و بی‌زبان و بالاخره بره بی‌عیب و بی‌لکه است، بلکه مهم‌تر از اینها و بالاتر از هر چیز دیگر او بره قربانی و کفاره است.

در نظر یهودیان بره‌ای که برای خدا قربانی می‌شد، همیشه برای کفاره بود. فروتنی و تسلیم او خیلی کمتر از کار اصلی‌اش اهمیت داشت، زیرا کار اصلی بره این بود که با پاشیده شدن خونسش بر قربانگاه گناه قربانی‌کننده را کفاره کند. فروتنی خداوند عیسی که بره ما شد، از این لحاظ اهمیت داشت که از این راه می‌توانست بر بالای صلیب جای ما را بگیرد، به جای ما قربانی شود و گناهان ما را بر بدن خود بر چوبه دار تحمل کند تا وقتی توبه می‌کنیم بتواند تمام گناهان ما را ببخشد و ما را از هر لکه گناه پاک کند. به علاوه خداوند می‌خواهد ما را به پای صلیب ببرد تا در آنجا به ما نشان دهد که چگونه گناهان ما بره خدا را زخمی کرده و آزار داده است. یکی از روحانیون سیاه‌پوست در سرودی که نوشته این سؤال را می‌کند: «آیا وقتی خداوند ما را مصلوب می‌کردند، شما آنجا بودید؟» جواب این است: «بله ما آنجا

بودیم.» وقتی حاضر نیستیم خرد شویم ثابت می‌کنیم که ما جزو کسانی بودیم که او را در جلجتا کشتند. بره پرلطف ما حاضر شد برای آنها و برای ما فداکاری نماید تا وقتی بالاخره توبه کردیم، خون گرانبهایی وجود داشته باشد که ما را ببخشد و از هر گناه پاک سازد. خدا کند که این موضوع عمیق و بسیار جدی قلب‌های مغرور ما را خرد کند و به توبه بکشاند! زیرا وقتی دیدیم که گناهان ما در قلب عیسی قرار گرفته تا ما خرد شویم و حاضر باشیم که توبه کنیم و رابطه خود را با خدا و دیگران اصلاح نماییم، فقط در این موقع است که خون بره ما را از این گناهان پاک می‌سازد و کبوتر الهی با صلح و آرامش و برکات خود به قلب‌های ما برمی‌گردد.

ترجمه یکی از سرودهای روحانی انگلیسی چنین است: «او خود را فروتن ساخت و در آخور زاییده شد، ولی من به قدری مغرور و سرسختم که حاضر نیستم شاگرد فروتن او شوم. او خود را کاملاً به اراده آسمانی پدر سپرد و خواست زندگی‌اش پر از نور باشد، ولی من جنگ را بر استراحت ترجیح می‌دهم و می‌خواهم با کوشش‌های خود عادلانه رفتار کنم. خداوند مرا خرد کن، پاک فرما و پر بساز و مرا در خودت ساکن گردان، تا دوستی ما ناگسستنی گردد و در زندگی‌ام نام تو مقدس باشد.»

یکی از مسیحیان مقدس آفریقایی وقتی وعظ می‌کرد، به مردم گفت که وقتی از تپه بالا می‌رفت که به عبادتگاه بیاید، پشت سر خود صدای پا شنید، برگشت و دید که مردی بار بسیار سنگینی را بر دوش گرفته و از تپه بالا می‌رود، دلش بر او سوخت و با او شروع به صحبت کرد. ناگهان متوجه شد که آن مرد دستانش زخمی است و آن کسی جز عیسی نبود. واعظ از عیسی پرسید: «خداوند، آیا گناهان جهانیان را از تپه بالا می‌بری؟» عیسی جواب داد: «نخیر، گناهان جهان نیست، بلکه گناه توست!» وقتی این مسیحی آفریقایی رؤیایی را که خداوند به او نشان داده بود شرح می‌داد، قلب مردم و قلب خودش نیز خرد شد، زیرا گناهان خود را بر روی صلیب دیدند. قلب‌های ما نیز خرد شدن لازم دارند و فقط وقتی قلب‌های ما خرد می‌شود که حاضر شویم گناهان خود را اقرار کنیم، معذرت بخواهیم، آشتی نماییم و بعد از توبه واقعی گناهان خود را جبران کنیم. آنگاه وقتی حاضر شویم خود را مانند خداوند فروتن سازیم، کبوتر الهی به سوی ما بازمی‌گردد.

برگرد ای کبوتر آسمانی برگرد، ای پیام‌آور شیرین آرامش! از گناهانی که غصه‌دارت کرد و تو را از سینه بیرون کرد نفرت دارم.

در تحت اختیار کبوتر الهی

در پایان این فصل یک نکته باید اضافه شود. کبوتر نشانه صلح و آرامش است. این حقیقت ما را متوجه این می‌سازد که اگر خون بره ما را پاک کرده و با فروتنی با او قدم می‌زنیم، علامت حضور و پری روح‌القدس است که عبارت است از صلح و آرامش. محک و میزان زندگی روحانی ما همیشه همین صلح و آرامش است. در کولسیان ۳: ۱۵ می‌خوانیم: «سلامتی (صلح و آرامش) خدا در دل‌های شما مسلط باشد» (یا شما را آشتی دهد). هر وقت دیدیم صدای سرود پر از شادی کبوتر الهی در قلب ما شنیده نمی‌شود، اگر می‌بینیم آرامش خود را از دست داده‌ایم، باید بدانیم که گناهی در ما به وجود آمده و حتماً در یک مورد از فروتنی بره دور شده‌ایم.

باید از خداوند درخواست کنیم که این گناه را به ما نشان دهد و فوراً توبه کنیم و آن را نزد صلیب بیاوریم. آنگاه باز هم کبوتر الهی جای اصلی خود را در قلب ما خواهد یافت و آرامش الهی نصیب ما خواهد گردید. از همین راه است که ما می‌توانیم آن حضور و سکونت دائمی روح‌القدس را در خود ببینیم که هر بشر گناهکاری می‌تواند با استفاده از خون گرانبهای عیسی بدست آورد. آیا شایسته نیست که ما از همین امروز اجازه دهیم زندگی ما تحت اختیار کبوتر آسمانی یا صلح و آرامش الهی قرار گیرد و بگذاریم هر روز فرمانروای مطلق زندگی ما، او باشد؟ البته در این صورت باید پیوسته به گناهان خود پی ببریم و فروتن شویم، ولی از همین راه است که واقعا شبیه بره خدا خواهیم شد و به پیروزی درخشانی خواهیم رسید که بیش از هر چیز ارزش دارد؛ یعنی غلبه بر نفس.

فصل ششم: بیداری روحانی در خانواده

هزاران سال قبل، در زیباترین باغ جهان مرد و زنی زندگی می‌کردند. شبیه خالق خود بودند و تنها مقصود و هدف زندگی آنها این بود که خالق خود را به دیگر مخلوقات و به یکدیگر ظاهر سازند و از این راه در هر دقیقه‌ای از روز او را تمجید کنند و جلال دهند. با فروتنی در حضور خالق خود زندگی می‌کردند و می‌دانستند که خودشان مخلوقند و به همین جهت کاملا تسلیم اراده او بودند، چون آنها هر روز تسلیم اراده او بودند و برای خالقشان زندگی می‌کردند و نه برای خود به همین دلیل مطیع یکدیگر بودند. بنابراین در اولین خانواده‌ای که در آن باغ زیبا تشکیل شد، در رابطه خدا و با یکدیگر هماهنگی و آرامش و محبت و اتحاد کامل برقرار بود.

ولی یک روز هماهنگی به هم خورد، زیرا مار (شیطان) مخفیانه به این خانه آسمانی خزید و با خود گناه را وارد ساخت و چون آنها صلح و آرامش الهی را از دست داده بودند، رابطه بین خودشان هم به هم خورد. دیگر برای خدا زندگی نمی‌کردند، هر کدام برای خودشان زندگی می‌کردند. هر کدام از آنها برای خودش زندگی می‌کرد و چون دیگر برای خداوند زندگی نمی‌کردند پس برای همدیگر هم نمی‌زیستند. به جای صلح و آرامش و هماهنگی و محبت و اتحاد، ناسازگاری و نفرت یا به عبارت دیگر گناه پیدا شد.

بیداری روحانی از خانواده شروع می‌شود

گناه، اول وارد خانه شد. در خانه بیشتر از هر جای دیگری گناه می‌کنیم و به همین دلیل خانه‌های ما اولین جایی است که به بیداری روحانی احتیاج دارد. البته کلیساها باید بیدار شوند و کشورها و جهان نیز به بیداری محتاجند، ولی اگر بگوییم کلیسای ما روحا بیدار است در حالی که خانواده‌های ما بیدار نشده باشند، حتما ریاکار هستیم. برای شروع بیداری روحانی، خانه مشکل‌ترین جاست، ولی مهم‌تر و لازم‌تر از همه جاست. پیش از اینکه جلوتر برویم باید به یاد بیاوریم که بیداری روحانی واقعا چیست. بیداری روحانی به طور ساده یعنی اینکه در قلب‌های که روحانیت بسیار ضعیف است، حیات تازه‌ای شروع شود، حیاتی که با کوشش و فعالیت ما نباشد.

حیات، انسانی نیست بلکه حیات، الهی است. حیات عیسی ما را پر می‌سازد و از ما جاری می‌شود. این حیات جدید به وسیله دوستی و اتحاد با دیگران در ما ظاهر می‌شود؛ یعنی دیگر بین ما و خدا و بین ما و سایرین هیچ مانعی وجود ندارد. خانه و خانواده اولین جایی است که باید این موضوع در آنجا عملی شود. بسیاری از ما که خود را مسیحی می‌خوانیم، طرز رفتارمان چقدر با طریق بالا فرق دارد، عصبانیت‌های جزئی، اخلاق خشن، خودخواهی و رنجیدن. حتی گاهی که بین اعضای خانواده ظاهرا اختلافی نیست، اغلب اتحاد کامل و مشارکت و دوستی واقعی دیده نمی‌شود. هر چیز که بین ما و دیگران جدایی بیندازد، باعث دوری ما از خدا خواهد شد و دوستی ما را با خداوند به هم خواهد زد به طوری که دیگر حیات و زندگی الهی از قلوب ما جاری نخواهد گردید.

مشکل خانواده‌های ما چیست؟

اصولا اشکال خانواده‌های ما چیست؟ وقتی می‌گوییم خانه و خانواده مقصودمان روابطی است که بین زن و شوهر، بین والدین و فرزندان، بین برادر و خواهر و یا هر شخص دیگری که به علتی با یکدیگر زندگی می‌کنند وجود دارد. اولین اشکالی که در اغلب خانواده‌ها وجود دارد این است که اعضای خانواده خود را از یکدیگر مخفی می‌کنند. ما اغلب پشت پرده‌های تاریک، زندگی می‌کنیم. دیگران نمی‌دانند که ما واقعا که هستیم و ما هم میل نداریم که آنها بفهمند. حتی کسانی که از همه به ما نزدیکتر هستند نمی‌دانند که در باطن ما چه می‌گذرد، نمی‌دانند که مشکلات، مبارزات و شکست‌های ما چیست و نمی‌دانند چه گناهی در ما وجود دارد که عیسی خداوند مجبور می‌شود بارها آنها را پاک کند.

این شفاف نبودن و خود را مخفی نگاه داشتن، همیشه نتیجه گناه است. بعد از آنکه آدم و حوا در باغ بهشت گرفتار گناه شدند اولین اثرش این بود که مجبور شدند خود را در پشت درخت‌ها از نظر خداوند مخفی کنند. این دو نفر که رابطه‌شان با خدا و با یکدیگر اینقدر پاک و شفاف بود، در اثر گناه خود را از خدا مخفی ساختند البته می‌دانیم وقتی

خود را از خداوند مخفی کردند حتما خود را از یکدیگر نیز مخفی کرده‌اند. در باطن آدم، عکس‌العمل‌ها و افکاری به وجود آمد که حوا اجازه نداشت بداند و در قلب حوا هم چنین افکاری ظاهر شد. از آن به بعد همیشه همانطور بوده است؛ یعنی وقتی چیزی را از خدا مخفی می‌کنیم از یکدیگر هم پنهان می‌سازیم.

شخصیت واقعی خود را در پشت نقاب محافظه‌کاری مخفی می‌سازیم. گاهی خود را به طور عجیبی با نقاب تظاهر به خوشی می‌پوشانیم. از جدی بودن می‌ترسیم، زیرا نمی‌خواهیم دیگران به ما خیلی نزدیک شوند و بدانند واقعا چه هستیم و به همین طریق به فریب‌کاری ادامه می‌دهیم. رابطه‌ها با دیگران صمیمی و واقعی نیست و البته واضح است که هیچ کس نمی‌تواند با یک شخص غیر حقیقی معاشرت و دوستی داشته باشد و به همین سبب است که نمی‌توانیم در خانواده خود اتحاد و مشارکت و دوستی داشته باشیم. این همان چیزی است که کلام خدا آن را «راه رفتن در تاریکی» می‌خواند، زیرا تاریکی عبارت است از چیزهای مخفی.

نداشتن محبت

دومین نقص خانواده‌های ما این است که ما نسبت به دیگران واقعا محبت نداریم. ممکن است شخصی بگوید: «این موضوع درباره خانواده ما صدق نمی‌کند، زیرا کمتر ممکن است زن و شوهری یکدیگر را مثل من و شوهرم محبت نمایند!» ولی کمی صبر کنید! مقصدتان از محبت چیست؟ محبت فقط یک احساس عاطفی نیست و فقط شوق و ذوق و علاقه نمی‌باشد. فصل سیزدهم اول قرن‌تیان که بسیار معروف است شرح می‌دهد که محبت چیست و اگر ما خود را با آن بسنجیم با کمال تعجب متوجه خواهیم شد که محبت ما چقدر کم است و اغلب رفتارمان با محبت مخالف است، مخالف محبت یعنی نفرت! اجازه بفرمایید به چند مطلبی که باب مزبور درباره محبت ذکر می‌کند، اشاره کنیم: «محبت، حلیم و بردبار است. محبت، حسد نمی‌ورزد. محبت، کبر و غرور ندارد، اطوار ناپسندیده ندارد (بی‌ادب نیست). محبت، نفع خود را طالب نمی‌شود (خودخواه نیست)، خشم نمی‌گیرد (عصبانی نمی‌شود)، سؤظن ندارد (در خود نسبت به دیگران افکار بدی ندارد).

اگر خود را با این میزان اندازه بگیریم رفتار ما در خانه چگونه است؟ متوجه هستیم که اغلب مخالف اصول فوق رفتار می‌کنیم. ما اغلب نسبت به یکدیگر «حلیم» نیستیم؛ یعنی بی‌صبری می‌کنیم و حتی با عصبانیت جواب می‌دهیم و در رفتار خود «مهربان» نیستیم. به علاوه در خانه‌ها اغلب «حسادت» وجود دارد. زن و شوهر ممکن است به استعدادهای یکدیگر حسادت داشته و حتی به پیشرفت روحانی طرف حسادت می‌ورزند. والدین ممکن است به فرزندان حسادت داشته باشند و اغلب دیده شده که بین برادران و خواهران حسادت تلخ وجود دارد.

محبت «اطوار ناپسندیده ندارد»؛ یعنی مؤدب است. درباره ادب چگونه است؟ ادب ما را وادار می‌سازد که در نکات کوچک هم محبت را بجا آوریم، ولی ما اغلب در نکات کوچک اشتباه می‌کنیم و تصور می‌کنیم، چون در خانه هستیم لازم نیست ادب را کاملا رعایت کنیم. چقدر «غرور» داریم؛ یعنی از خود راضی هستیم! از خود راضی بودن در تمام حرکات ما دیده می‌شود. فکر می‌کنیم دانایان همه هستیم. می‌خواهیم حرف خود را به کرسی بنشانیم و از دیگران خرده‌گیری می‌کنیم و دیکتاتور هستیم و این رفتار باعث می‌شود که کم‌کم عادت کنیم دیگران را با دیده تحقیر نگاه کنیم و آنها را کوچک بشماریم. فکر می‌کنیم از آنها بالاتریم. در نتیجه وقتی در قلب خود مردم را کوچک می‌شماریم، طبیعتا برای هر کار آنها را سرزنش می‌کنیم و عجیب این است که پیش خود تصور می‌کنیم نسبت به آنها محبت داریم.

درباره اینکه محبت «نفع خود را طالب نمی‌شود»، چه فکر می‌کنید؟ معنی‌اش این است که خودخواه نیست. ما هر روز بارها نفع خود را بر نفع دیگران ترجیح می‌دهیم. چقدر زود «خشمگین» می‌شویم؟ در اثر دیدن جزئی‌ترین چیزی در دیگران عصبانی می‌شویم! بارها شده است که فقط به این علت که یک نفر کاری را انجام داده یا از انجام آن خودداری کرده، ما پر از افکار خشن و انتقام‌جویانه شده‌ایم! با وجود تمام اینها ما ادعا می‌کنیم که در خانه‌های خود از محبت کوتاهی نکرده‌ایم. این کارها هر روز انجام می‌شود، ولی ما هیچ در فکر آنها نیستیم. اینها تمام خلاف محبت هستند و ما می‌دانیم که خلاف محبت نفرت است. بی‌صبری نفرت است، حسادت نفرت است، از خود راضی بودن و خودرأیی نفرت است و همچنین خودخواهی و عصبانیت و رنجیدن! نفرت هم گناه است و کلام خدا می‌فرماید: «کسی که می‌گوید در نور است و از برادر خود نفرت دارد تا حال در تاریکی است.» به همین سبب است که در زندگی ما اضطراب و جدایی و ناهماهنگی شدیدی به وجود آمده و دوستی و مشارکت با خدا و دیگران غیرممکن شده است.

یگانه چاره کار

حال باید از خود این را پرسیم: «آیا میل دارم در خانه من حیات جدید و بیداری روحانی دیده شود؟» پس باید خود را به این کار تشویق کنیم. آیا از وضع فعلی خود راضی هستیم و می‌خواهیم همین‌طور ادامه دهیم، یا تشنگی شدیدی داریم که در خانه‌مان حیات جدید یعنی حیات مسیح ظاهر شود؟ زیرا تا کاملاً تشنه نباشیم حاضر نخواهیم بود در این راه قدم برداریم. اولین قدم این است که گناه را گناه بخوانیم (بدانیم که این گناه من است نه شخص دیگر) و آن را نزد صلیب ببریم و اعتماد داشته باشیم که عیسای مسیح ما را از آن پاک می‌سازد.

وقتی سر خود را در مقابل صلیب خم کردیم، محبت فداکارانه عیسی نسبت به دیگران و صبر و تحمل او به قلب ما وارد می‌شود. خون گرانها ما را از نداشتن محبت و بدخواهی پاک می‌کند و روح‌القدس ما را پر از سیرت و صفات مسیح خواهد ساخت. هر چه در فصل سیزدهم رساله اول قرن‌تین در باره محبت می‌خوانیم، همانا سیرت مسیح است. وقتی مسیح در ما وارد شود، صفات و سیرت او نیز خود به خود در ما وارد خواهد شد. هر بار که گناه یا کمی محبت می‌خواهد در زندگی ما وارد شود خون مسیح می‌تواند ما را پاک سازد، زیرا چشمه پاک‌کننده، این خون گرانها همیشه در اختیار ماست.

نتیجه این خواهد بود که در خانه‌های خود در راه صلیب قدم خواهیم زد. پیوسته به مواردی برخورد خواهیم کرد که لازم است منافع خود را از دست بدهیم، همانطوری که عیسی به خاطر ما از حقوق خود گذشت. متوجه خواهیم شد که علت ناراحتی ما از غرور دیگران این است که خودمان مغرور و از خود راضی هستیم و نمی‌خواهیم از آن دست بکشیم. لازم است که رفتار دیگران را به منزله خواست خدا برای خود قبول کنیم که می‌خواهد ما را اصلاح کند. مقصود این نیست که خداوند می‌خواهد آنها مغرور باشند، بلکه خداوند از غرور آنها برای خرد کردن ما استفاده می‌کند. اگر ما هم فروتن و خرد باشیم، شاید ما را هم برای دیگران به کار ببرد تا احتیاج خود را حس کنند.

اگر ما کودکانی داشته باشیم، البته لازم است که گاهی نسبت به آنها سخت‌گیری کنیم، ولی این کار را هم نباید با خودخواهی انجام دهیم، بلکه مقصود ما باید محبت و خیرخواهی نسبت به آنها باشد. راحتی و منافع ما باید پیوسته فدا شود. فقط از همین راه است که محبت عیسی خداوند ما را پر ساخته و از ما به سوی دیگران جاری خواهد شد. وقتی در جلجتا، در پای صلیب عیسی خرد شدیم، حاضر خواهیم شد روابط خود را با دیگران اصلاح کنیم، حتی با کودکان خود. محک واقعی خرد شدن اغلب همین است. خرد شدن مخالف سرسختی است. شخص سرسخت می‌گوید: «تقصیر توست!» ولی شخص خرد شده و فروتن می‌گوید: «تقصیر خودم است!» وقتی ما این جمله اخیر را در خانه‌های خود اظهار کنیم، چه تغییر زیادی در آنجا دیده خواهد شد. به یاد داشته باشیم در پای صلیب در یک وقت معین فقط برای یک نفر جا هست و ما نمی‌توانیم بگوییم: «من اشتباه کردم و تو هم اشتباه کردی. تو هم باید نزد صلیب بیایی!» نخیر، شما باید تنها بروید و بگویید: «تقصیر من است.» خداوند این فروتنی شما را بیشتر از هر چه بگویید و انجام دهید برای اصلاح طرف به کار خواهد برد.

ولی گاهی لازم است که مدت زیادی صبر کنیم و همین انتظار ما را کمک خواهد کرد که طرز فکر خدا را بهتر بفهمیم، زیرا به قول یکی از روحانیون «او نیز پیش از آنکه نوزده قرن قبل انسان را با خود آشتی دهد لازم بود مدت مدیدی صبر کند، هر چند خودش هیچ تقصیری نداشت»، ولی در هر حال باید مطمئن باشیم که خدا دعای ما را جواب خواهد داد و طرف را به پای صلیب خواهد آورد. در آنجا با هم یکی خواهیم شد و دیوار جدایی که میان ما وجود دارد نابود می‌گردد، در نور قدم خواهیم زد و با عیسی و دیگران در شفافیت و روشنی راه خواهیم رفت و با اشتیاق و با قلبی پاک یکدیگر را محبت خواهیم نمود. تنها چیزی که تقریباً همه در آن اشتراک داریم، گناه است و به همین سبب پای صلیب عیسی که در آنجا گناهانمان پاک می‌شود، تنها جایی است که با هم یکی خواهیم شد. یک بودن واقعی وقتی عملی می‌شود که دو یا چند گناهکار به پای صلیب عیسی بیایند.

فرض کنیم به چشم یکی از دوستانمان چیزی فرو رفته باشد! هر چند هم کوچک باشد به قول عیسی چوب ریز یا خس، ولی باز هم به او صدمه می‌زند و تا از چشمش خارج نشود، نمی‌تواند کاری انجام دهد! ما به عنوان دوست وظیفه داریم که این چوب ریز را از چشم او خارج کنیم و وقتی این کار را انجام دادیم البته دوستانمان از ما خیلی ممنون خواهد بود. اگر او هم همین کار را برای ما انجام دهد بی‌شک ما هم متشکر خواهیم بود. با توجه به حقایق ذکر شده می‌فهمیم که وقتی مسیح در انجیل متی ۷: ۳-۵ درباره خس (چوب ریز) و چوب (تیر) صحبت می‌کند مقصودش این نیست که اشتباهات دیگران را اصلاح نکنیم، بلکه درست برعکس است.

بر ما واجب است که دوستانمان را اصلاح کنیم، البته مسیح می‌خواهد تأکید کند که ما از ایرادگیری و انتقاد بیجا دوری کنیم. وقتی این عیب ما رفع شد مسیح می‌فرماید: «آنگاه نیک خواهی دید تا خس را از چشم برادرت بیرون کنی.» مطابق تعلیمات انجیل باید به قدری نسبت به برادر خود علاقه داشته باشیم که از هیچگونه کوششی برای خارج کردن خس از چشم او دریغ نکنیم تا اینکه چشم‌های او تار نباشد و از برکات محروم نگردد. به ما دستور داده شده «یکدیگر را تعلیم و نصیحت کنید» (کولسیان ۳: ۱۶) و «همدیگر را تسلی دهید» (اول تسالونیکیان ۴: ۱۸)، «پاهای یکدیگر را بشوید» (یوحنا ۱۳: ۱۴) و «به محبت و اعمال نیکو ترغیب نماییم» (عبرانیان ۱۰: ۲۴)، چون محبت عیسی ما را پر کرده است، پس مایل خواهیم بود از این راه برادر خود را کمک کنیم.

اگر حاضر باشیم طبق هدایت خدا همدیگر را تشویق و ترغیب کنیم، باعث برکت عده زیادی خواهیم شد. یک شخص سوئسی که نیکلاس نام داشت و بسیار فروتن و عضو انجمن دوستان خدا بود از کوه گذشته به شهر استراسبورگ وارد شد و به کلیسای دکتر تاولر که واعظ محبوب آن شهر بود داخل شد. نیکلاس به دکتر تاولر چنین گفت: «آقای دکتر تاولر، پیش از اینکه بزرگترین کارتان را برای خداوند و این دنیا و این شهر انجام دهید باید بمیرید، برای خود و برای استعدادهای خود بمیرید، برای محبوبیت خود بمیرید و حتی برای نیکوکاری‌های خود بمیرید و وقتی معنی صلیب را کاملاً فهمیدید، در مقابل خدا و انسان قدرت تازه‌ای خواهید یافت.» این نصیحت توأم با فروتنی که این مسیحی ناشناس کرد، باعث شد که زندگی دکتر تاولر دگرگون شود و به خوبی یاد گرفت که مردن یعنی چه و خداوند او را به طرز عجیبی به کار برد تا راه را برای مارتین لوتر باز کند. در آیاتی که قبلاً ذکر شد، خداوند عیسی به ما تعلیم می‌دهد که چطور می‌توانیم برای دیگران اینگونه مفید واقع شویم.

تیر چیست؟

نکته اولی که عیسی تأکید می‌کند این است که ما سعی می‌کنیم یک چوب کوچک و حتی یک ذره خاک اره را از چشم دیگران خارج کنیم، در حالی که در چشم خودمان تیر وجود دارد. واضح است که وقتی تیر در چشم ما باشد، نخواهیم توانست خس یا ریزه چوب را از چشم برادر خود بیرون بیاوریم، زیرا نمی‌توانیم خوب بینیم و به علاوه اگر که در چشم خود تیر داریم سعی کنیم خس را از چشم دیگری بیرون بیاوریم ریاکار خواهیم بود؛ یعنی به آنچه می‌گوییم خودمان عمل نمی‌کنیم. شاید اغلب ما خوب بدانیم که مقصود عیسی از وجود خس و ریزه چوب در چشم دیگران چه بود. مقصود عبارت است از اشتباهی که ما فکر می‌کنیم، در برادر خود پیدا کرده‌ایم، ممکن است کاری باشد که او به ضرر ما انجام داده یا طرز رفتار او نسبت به ما باشد، ولی حال فکر کنیم که مقصود عیسی از اینکه فرمود تیر در چشم خودمان وجود دارد چیست؟ به نظر من مقصود اصلی عکس‌العملی است که ما در مقابل ریزه چوبی که در چشم دیگری وجود دارد، از خود نشان می‌دهیم. البته ما منکر نیستیم که در برادر ما اشتباهی وجود دارد، ولی چیزی که می‌خواهیم بگوییم این است که عکس‌العمل و طرز رفتار ما در برابر این اشتباه، خود اشتباه است!

ریزه چوبی که در چشم او وجود دارد در ما عصبانیت و سردی و روح انتقاد و تلخی و سخنان زشت و بدخواهی ایجاد کرده است و تمام اینها از یک سرچشمه آب می‌خورند که نداشتن محبت خوانده می‌شود. عیسی مسیح این محبت نداشتن را خیلی بدتر از ریزه چوبی می‌داند که در چشم برادر ماست (این ریزه چوب گاهی آنقدر کوچک است که برادر ما متوجه وجود آن نیست و اغلب غیرعمدی است). با ذکر ریزه چوب و تیر که یکی خیلی کوچک و

دیگری خیلی بزرگ است، می‌خواهد به ما بفهماند که عکس‌العمل ما در مقابل اشتباهات جزئی دیگران چقدر بدتر از اشتباهات آنهاست! هر بار که ما با انگشت خود به اشتباهات یک نفر اشاره می‌کنیم و می‌گوییم «تقصیر توست»، سه انگشت ما به سوی خداوند اشاره می‌کند. خداوند باید بر ما رحم فرماید، زیرا اغلب با ریاکاری سعی کرده‌ایم دیگران را اصلاح کنیم، در حالی که خدا می‌داند که در قلب ما چیزهایی وجود داشته که هزاران بار بدتر از اشتباه آنهاست. به علاوه نباید فکر کرد که صحبت فقط مربوط به عکس‌العمل‌های پرخشونت ماست.

در همان اولین باری که در ما عصبانیت شروع می‌شود و با اولین نشانه‌های نامهربانی و افکار انتقادآمیز پدیدار می‌گردد، تیر در چشم ما به وجود می‌آید. اگر وضع ما اینگونه باشد قوه دید و بینایی ما ناقص می‌شود و نمی‌توانیم برادر خود را آنطور که هست ببینیم و فراموش خواهیم کرد که خداوند او را دوست دارد. اگر وقتی با برادر خود صحبت می‌کنیم قلب ما پر از اینگونه خیالات باشد، طبیعتاً او هم نسبت به ما مثل خودمان رفتار خواهد کرد، زیرا در روابط بین مردم این قاعده حکمفرماست: «بدان پیمانهای که پیمایید برای شما خواهند پیمود» (متی ۷: ۲).

به پای صلیب بپرید

برای حل مسأله روش‌های دیگر بی‌فایده است. اولین قدم صحیح این است: «اول چوب (تیر) را از چشم خود بیرون کن» (متی ۷: ۵). باید بدانیم که رفتار خالی از محبت ما گناه است. باید با گناه خود به پای صلیب برویم و در آنجا عیسی را ببینیم و متوجه شویم که این گناه ما برای او چقدر گران تمام شد. در زیر پای او توبه کنیم، دوباره خرد شویم و اطمینان پیدا کنیم که عیسی خداوند ما را با خون گرانبهای خود پاک کرده و با محبت خود نسبت به برادران، ما را پر ساخته است. اگر به وعده‌های او تکیه کنیم، حتماً این کار را خواهد کرد. بعد از آن شاید لازم باشد که با روح توبه‌کار نزد برادر خود برویم و گناهی را که در قلب ما بوده اقرار کنیم و شرح دهیم که چطور خون مسیح ما را پاک کرده و از او نیز درخواست کنیم که ما را ببخشد.

اغلب از اطرافیان خواهیم شنید و قلبمان نیز گواهی خواهد داد که اشتباه ما خیلی کوچکتر از خطای طرف است که هنوز اقرار نکرده، ولی چون ما به پای صلیب رفته و متوجه گناه خود شده‌ایم، دیگر نمی‌توانیم که آن را با دیگران مقایسه کنیم. وقتی این قدم‌های اولیه را برای توبه برداشتیم، آنگاه خواهیم توانست خوب ببینیم و ریزه چوب را از چشم برادر خود بیرون بیاوریم، زیرا تیر از چشم ما خارج شده است. در این وقت خدا احتیاج دیگران را به ما نشان خواهد داد، در حالی که قبل از آن نه خودش متوجه آن بود نه ما. در این موقع متوجه می‌شویم که ریزه چوب در چشم برادرمان اصلاً وجود نداشته، بلکه فقط انعکاسی از نفس خودمان بوده است، یا ممکن است بر ما اسراری از اخلاق او کشف شود که خود او متوجه نبود.

در این صورت با هدایت خداوند باید با محبت و صمیمیت به او تذکر دهیم که او هم متوجه شود و اشتباه خود را نزد مسیح بیاورد و آزاد شود. در این موقع او به احتمال قوی نصیحت ما را قبول خواهد کرد و در صورتی که شخص فروتنی باشد از ما تشکر خواهد کرد، زیرا حالا اطمینان دارد که حرف ما در اثر غرور و خودخواهی نیست، بلکه بر اثر علاقه و محبتی است که به او داریم. وقتی خدا ما را هدایت می‌کند که دیگران را تشویق کنیم، نباید خودداری کنیم، نباید با طرف وارد بحث شویم و سعی کنیم حرف خود را به کرسی بنشانیم، بلکه باید هر چه خدا ما را هدایت کرده بگوییم و از طول و تفصیل بیجا خودداری کنیم. ما نمی‌توانیم به زور او را متوجه گناهِش کنیم، زیرا خدا باید این کار را انجام دهد.

مدتی وقت لازم است تا نفس سرسخت و مغرور فروتن شود. وقتی شخص دیگری ما را نصیحت می‌کند لازم نیست از خود دفاع کنیم یا عذر بیاوریم. نصیحت را با سکوت قبول کنیم و از او تشکر نماییم و بعداً خودمان قضیه را به حضور خدا بیاوریم تا روشن شود. اگر حرف او صحیح است بهتر است برویم و به او بگوییم و با یکدیگر خداوند را شکر بگوییم. بدون شک ما به یکدیگر خیلی احتیاج داریم، در زندگی هر یک از ما قسمت‌های تاریکی وجود دارد که بدون کمک دیگران خداوند نمی‌تواند ما را متوجه آنها کند.

فصل هشتم: آیا حاضرید خدمتکار شوید؟

از واضح‌ترین موضوعاتی که در عهد جدید به آن برمی‌خورید این است که عیسی خداوند از ما انتظار دارد که حاضر باشیم خدمتکار شویم. مقصود این نیست که اگر مایل باشیم می‌توانیم دیگران را خدمت کنیم، بلکه باید بدانیم که خدمتکار بودن اصل و پایه رابطه جدید ما و وظیفه ما به عنوان شاگرد مسیح نسبت به خدا و سایرین است، زیرا فقط در این صورت است که شاگرد مسیح خواهد توانست با او مشارکت داشته و پاکی و قدوسیت مسیح را بدست آورد. وقتی بفهمیم که خدمتکار بودن؛ یعنی فروتنی و از خودگذشتگی واقعی، خواهیم دانست که فقط کسانی که کاملا در زیر صلیب زندگی می‌کنند و همیشه درباره فروتنی و خرد بودن مسیح میندیشند، حاضر خواهند بود خدمتکار شوند.

وقتی درباره این موضوع فکر می‌کنیم و رابطه آن را با زندگی شخصی خود در نظر می‌گیریم، در مرحله اول سه مطلب مقدماتی باید ذکر شود تا بعدا بتوانیم بفهمیم چطور مسیح می‌خواهد ما مقام پست و بی‌اهمیت خدمتکاری را قبول کنیم. در عهد عتیق دو نوع خدمتکار ذکر شده است: یکی خدمتکاری که مزد می‌گیرد و دارای حقوق و مزایای مخصوصی است، نوع دوم خدمتکارانی هستند که غلام زرخرید یا برده خوانده می‌شوند. اینها هیچگونه حقی ندارند و حقوقی دریافت نمی‌دارند و حق شکایت از هیچ چیز به هیچ جا ندارند. یهودیان حق نداشتند که از قوم خودشان غلام زرخرید داشته باشند، بلکه فقط می‌توانستند غلامانی از ملت‌های دیگر برای خود بخرند.

نکته عجیب این است که در عهد جدید به زبان یونانی لغتی برای شاگرد عیسی مسیح به کار می‌رود «خدمتکار مزدور» نیست، بلکه «غلام زرخرید» است و بدین طریق می‌خواهد به ما نشان دهد که شاگرد مسیح باید خدمتکار و غلامی باشد که نه حقوقی دارد و نه مرجع شکایتی و چون ما کاملا مال آقای خود هستیم، باید او بتواند هر جا و هر طور که می‌خواهد ما را به کار برد. موقعی بهتر می‌توانیم بفهمیم خدمتکار بودن چیست که توجه داشته باشیم ما غلام زرخرید کسی هستیم که خودش حاضر شد غلام زرخرید بشود. ما غلامان کسی هستیم که به قدری فروتن بود که هر چند «در صورت خدا بود»، ولی او «با خدا بودن را غنیمت نشمرد، لیکن خود را خالی کرده صورت غلام را پذیرفت» (فیلیپیان ۲: ۶-۷).

او از تمام حقوق خود چشم پوشید و حاضر شد هر چه خدا می‌خواست بپذیرد و هر چه بدخواهی مردم ایجاب می‌کرد تحمل می‌کرد تا بتواند به این طریق به مردم کمک کند و آنها را به سوی خدا بازگرداند. من و شما باید غلام کسی باشیم که خودش همیشه غلام زرخرید بوده و هست و از بزرگترین صفاتش فروتنی دائمی و کامل اوست و از مهم‌ترین کارهایش این است که دائما خود را کوچک و فروتن می‌سازد تا مخلوق خود را خدمت کند. اگر مسیح اینطور پست شد، ما چه باید باشیم؟ این حقایق به ما کمک می‌کند که بفهمیم چطور باید خود را به عنوان غلام در اختیار خداوند عیسی بگذاریم!

حقیقت فوق ما را متوجه موضوع دیگری می‌سازد و آن این است که اگر غلام عیسی باشیم حتما غلام دیگران نیز خواهیم بود. پولس رسول می‌فرماید: «زیرا به خویشتن موعظه نمی‌کنیم، بلکه به مسیح عیسی خداوند، اما به خویشتن که غلام شما هستیم به خاطر عیسی» (دوم قرنتیان ۴: ۵). هر چه بیشتر خادم دیگران باشیم به همان نسبت بیشتر غلام عیسی هستیم. اگر راضی نباشیم دیگران را خدمت کنیم، به نظر مسیح این است که نمی‌خواهیم او را خدمت کنیم و اگر حاضر نباشیم او را خدمت کنیم دوستی و مشارکت ما از بین خواهد رفت.

حال باید حقایق فوق را در زندگی خود اجرا کنیم. خدا مدتی قبل به وسیله انجیل لوقا ۱۷: ۷-۱۰ با من صحبت کرد که می‌فرماید: «اما کیست از شما که غلامش به شخم کردن یا شبانی مشغول شود و وقتی از صحرا آید به وی گوید به زودی بیا و بنشین؟ بلکه آیا به او نمی‌گوید چیزی درست کن تا شام بخوریم و کمر خود را بسته و مرا خدمت کن تا بخورم و بنوشم و بعد از آن تو بخور و بیاشام؟ آیا از آن غلام منت می‌کشد از آنکه حکم‌های او را بجا آورد؟ گمان ندارم. همچنین شما نیز چون بهر چیزی که مأمور شده‌اید عمل کردید، گویند که غلامان بی‌منفعت هستیم، زیرا آن چه که بر ما واجب بود بجا آوردیم.»

در آیات مذکور به پنج خصوصیت غلام زر خرید اشاره شده است: اول اینکه باید پشت سر هم و مرتب کار کند بدون اینکه انتظار داشته باشد به او توجهی بکنند. غلام مذکور بعد از اینکه یک روز تمام در صحرا کار کرد، لازم بود فوراً برای آقای خود خوراک تهیه کند و بعد از آن لازم بود کمر خود را ببندد و آقای خود را خدمت کند. تمام این کارها را پیش از آنکه خودش خوراک بخورد انجام داد. این غلام تنها این کارها را انجام داد و هیچ توقع هم نداشت. آیا ما حاضریم اینطور کار کنیم؟ اگر از ما چنین انتظاری داشته باشند چقدر زود ناراحت می‌شویم و شکایت می‌کنیم و قلبمان پر از تلخی می‌گردد! ولی باید بدانیم که در همان لحظه که شکایت را شروع می‌کنیم اینطور به نظر می‌رسد که دارای حقی هستیم در حالی که غلام زر خرید اصلاً حقی ندارد!

دوم اینکه بعد از انجام کار نباید انتظار تشکر داشته باشیم. اغلب به دیگران خدمت‌هایی می‌کنیم، ولی قلباً چقدر خودخواه هستیم و شکایت می‌کنیم که مردم به قدری حق‌شناس هستند که از خدمات ما تشکر نمی‌کنند. غلام زر خرید در انتظار تشکر نیست. خدمتکار مزدور ممکن است بتواند ادعایی بکند، ولی غلام زر خرید ادعایی ندارد.

سوم اینکه وقتی تمام کارها و خدمات را انجام داد نباید دیگران را محکوم به خودپسندی و غرور نماید. وقتی آیات فوق را خواندم فکر کردم که ارباب این غلام تقریباً خودپسند می‌باشد و هیچ به فکر غلام خود نیست، ولی باید دانست که غلام زر خرید حق ندارد اینطور فکر کند. غلام زر خرید برای این است که منافع ارباب خود را حفظ کند و خودپسند بودن یا نبودن اربابش به او مربوط نیست، ولی ما چطور هستیم؟ شاید حاضر باشیم به خاطر دیگران زحمت بکشیم و یوغی به گردن خود قبول کنیم و شاید حاضر باشیم که دیگران از ما تشکر نکنند، ولی آیا در دل خود آنها را محکوم به خودپسندی نمی‌کنیم؟ غلام زر خرید نباید اینطور باشد، بلکه باید وقتی غرور و خودپسندی دیگران را می‌بیند، از فرصت استفاده کند تا مانند خداوند عیسی غلام زر خرید همه باشد.

قدم چهارم نیز وجود دارد که باید آن را هم برداریم. وقتی تمام این کارها را انجام دادیم نه فقط باید هیچ مغرور نشویم و از خود تعریف و تمجید نکنیم، بلکه باید قبول کنیم که غلام بی‌منفعت هستیم؛ یعنی با قدرت خودمان هیچ فایده‌ای برای خداوند و انسان نداریم. باید پیوسته به یاد داشته باشیم که «در من یعنی در جسد من هیچ نیکویی نیست» (رومان ۷: ۱۸). به عبارتی دیگر باید متوجه باشیم که وقتی کار نیکویی می‌کنیم خودمان شایسته تمجید نیستیم، زیرا ما طبیعتاً مغرور و سرسخت هستیم، بلکه افتخار و تمجید شایسته خداوند عیسی است که در ما ساکن شده و ما را به کارهای نیک رهبری کرده است.

قدم پنجم این است که قبول کنیم تمام کارهایی که با فروتنی و حلم انجام داده‌ایم وظیفه ما بوده و هیچ کاری بیش از وظیفه خود نکرده‌ایم. خدا انسان را در ابتدا به این منظور آفرید که غلام زر خرید او باشد. به طور ساده می‌توان گفت که گناه از همین جا شروع شده که بشر حاضر نیست غلام زر خرید او باشد. بنابراین باید دوباره به مقام اصلی خود که غلام زر خرید بودن است برگردد و اگر کسی حاضر شود و غلام زر خرید خدا باشد کار بسیار خارق‌العاده انجام نداده، زیرا به مقام اصلی خود برگشته و مسیح هم او را نجات داده که غلام زر خرید خدا باشد.

راه صلیب همین است. این راهی است که غلام زر خرید فروتن خدا یعنی عیسی آن را برای اولین بار پیمود، بنابراین ما نیز که غلامان زر خرید آن غلام زر خرید اصلی هستیم نباید همین راه را طی کنیم؟ آیا این راهی که ما را پست می‌سازد مشکل و محال به نظر می‌سازد؟ مطمئن باشید که یگانه راهی است که ما را به مکانی عالی می‌رساند. از همین راه بود که خداوند عیسی به تخت خود نشست و از همین راه است که ما نیز می‌توانیم به مقامات ارجمند روحانی برسیم و پر از قدرت شویم و میوه نیکو بیاوریم. کسانی که در این راه قدم برمی‌دارند اشخاصی هستند شاداب و نورانی، پر از روح و حیات و قدرت عیسای مسیح. اینها فهمیده‌اند، «هر که خویشان را فرود آورد سرافراز گردد» (لوقا ۱۴: ۱۱) که در مورد خداوندشان عیسای مسیح انجام شد در مورد خودشان هم صحیح است.

برای آنها فروتنی مثل میهمان ناخوانده‌ای بود که لازم بود هر طور شده با او بسازند، ولی حالا دیگر فروتنی عزیزترین چیز زندگی آنها شده و مثل این است که با این صفت تا ابد پیمان اتحاد بسته‌اند، اگر در زندگی آنها تاریکی و ناراحتی دیده شود به این سبب است که در یک جا و در یک موردی حاضر نبودند به همراه فروتنی در جاده افتادگی و خرد شدن قدم بردارند، ولی فروتنی همیشه حاضر است که دوباره آنها را با شادی و دوستی خود بپذیرد، به شرطی که

با توبه او را بطلبند. این حرکات ما را به موضوع مهم و حیاتی توبه می‌رسانند. ما نمی‌توانیم فقط با این تصمیم که در آینده فروتن خواهیم بود وارد زندگی عمیق‌تر و پربارتری شویم. حرکاتی از ما سر زده و رفتاری نشان داده‌ایم و هنوز هم می‌دهیم (و حاضر نبوده‌ایم معذرت بخواهیم) که باید اول از آنها توبه کنیم. عیسیای مسیح فقط برای این غلام زر خرید نشد که برای ما سرمشق باشد، بلکه برای این بود که بتواند برای همین گناهان در بالای صلیب جان بدهد و چشمه خونی از خون گرانبهای خود جاری سازد که بتواند تمام این گناهان را بشوید.

با این وجود تا قلب‌های مغرور ما خرد نشود و از کارهایی که تاکنون انجام داده‌ایم و از وضع کنونی خود توبه نکنیم، خون مسیح نمی‌تواند برای ما فایده داشته باشد. مقصود این است که باید اجازه بدهیم که نور خدا تمام گوشه و کنار قلب ما را روشن سازد و به تمام روابط ما را رسیدگی کند. در این صورت متوجه خواهیم شد که غرور ما باعث شد که عیسیای مسیح مجبور شود آسمان را ترک کند و برای بخشایش ما و همه در بالای صلیب بمیرد. باید نه فقط از او درخواست کنیم که ما را ببخشد، بلکه باید از دیگران نیز خواهش کنیم که ما را عفو کنند. فروتنی واقعی این است. در حالی که خود را به داخل در خرد شدگان می‌کشانیم به نور درخشان و پر جلال شاهراه فروتنی و پاکی خواهیم رسید.

پیغام بیداری روحانی که امروزه به بسیاری از ما می‌رسد و ما را تشویق می‌کند، در عین سادگی اعماق قلب‌ها را بررسی می‌کند. پیغام بیداری روحانی به ما می‌گوید که در تمام جهان فقط یک چیز وجود دارد که می‌تواند ما را از زندگی پیروزمند مسیحی و دوستی و مشارکت با خدا دور نگه دارد و نگذارد از روح‌القدس پر شویم. این یک چیز گناه نام دارد که به طرق و شکل‌های گوناگون ظاهر می‌شود. در تمام جهان فقط یک چیز وجود دارد که می‌تواند ما را از گناه و هر نوع اسارت و قید و بندی که نتیجه گناه است آزاد سازد. این یک چیز قدرت خون عیسی مسیح خداوند است. بنابراین بر ما واجب است که بدانیم چه چیزی باعث شده که خون مسیح در نظر خدای پدر برای بخشش مردم دارای چنین قدرتی باشد، زیرا در آن وقت متوجه خواهیم شد که در تحت چه شرایطی می‌توانیم در زندگی خود از این خون گرانبها استفاده کنیم.

کتاب مقدس برای خون مسیح قدرت و ثمرات و نتایج و برکات زیادی ذکر کرده است. با قدرت خون او انسان با خدا آشتی می‌کند (کولسیان ۱: ۲۰). با قدرت خون او برای کسانی که به مسیح ایمان دارند بخشایش گناهان و زندگی ابدی وجود دارد (کولسیان ۱: ۱۴ و یوحنا ۶: ۵۴). با قدرت خون او شیطان مغلوب شده است (مکاشفه ۱۱: ۱۲). با قدرت خون مسیح ما هر روزه و پیوسته می‌توانیم از گناه پاک شویم (اول یوحنا ۱: ۷). با قدرت خون او از ناراحتی و عذاب وجدان خلاص می‌شویم تا بتوانیم خدای زنده را خدمت کنیم (عبرانیان ۹: ۱۴). با قدرت بی‌نهایت خون مسیح، نالایق‌ترین افراد هم اجازه پیدا می‌کنند که به حضور مبارک و مقدس خدا بیایند و همیشه با او بمانند (عبرانیان ۱۰: ۱۹).

خواه ناخواه از خود می‌پرسیم چه چیز باعث شده که خون مسیح چنین قدرتی داشته باشد! لازم است یک سؤال دیگر را به سؤال مذکور مربوط سازیم. چگونه باید از این قدرت در زندگی خود استفاده کنیم؟ اغلب این خون گرانبها نمی‌تواند با قدرت پاک‌کننده و آرامش‌بخش و زنده‌سازنده خود در قلب‌های ما آنطور که لازم است کار کند و اغلب ما حس می‌کنیم که تمام روز در حضور خدا نیستیم و با او مشارکت و دوستی دائمی نداریم.

قدرت از کجاست؟

می‌توانیم جواب اولین سؤال خود را در کتاب مکاشفه پیدا کنیم که برای تشریح خون مسیح اصطلاح بسیار لطیفی به کار برده و آن را «خون بره» می‌خواند (مکاشفه ۷: ۱۴). نمی‌گوید خون یک مرد جنگجو بلکه خون بره! به عبارتی دیگر چیزی که در نظر خداوند، خون مسیح را برای بخشیدن گناهان اینقدر پر قدرت ساخته همانا اخلاق بره مانند شخصی است که خون خود را ریخت؛ یعنی این اخلاق مسیح باعث شد که خونش اینقدر قدرت داشته باشد.

لقب «بره» که در کلام خدا برای مسیح به کار برده شده اولاً کار او را توضیح می‌دهد؛ یعنی اشاره‌ای است به اینکه او برای گناهان ما قربانی می‌شود. وقتی یک نفر یهودی گناه می‌کرد و می‌خواست خدا او را ببخشد لازم بود یک بره (و گاهی بز) قربانی گردد و خونسش بر مذبح پاشیده شود. عیسی قربانی کامل و حقیقی است، بره خداست که گناهان ما را برمی‌دارد (یوحنا ۱: ۲۹)، ولی لقب «بره» معنای عمیق‌تری هم دارد. این لقب سیرت و اخلاق مسیح را بیان می‌کند. او بره است، زیرا حلیم و فروتن و افتاده‌دل می‌باشد (متی ۱۱: ۲۹). با ادب و بی‌دفاع است و همیشه اراده خود را به دست پدر آسمانی خود می‌سپارد (یوحنا ۶: ۳۸) تا بتواند باعث برکت و نجات مردم گردد.

اگر شخص دیگری به جای بره بود، در مقابل رفتاری که مردم با او کردند حتماً انتقام‌جویی و مقاومت می‌کرد، ولی او که مطیع پدر بود (فیلیپیان ۲: ۸) و نسبت به ما محبت داشت چنین نکرد. مردم هر بلایی که خواستند بر سر او آوردند، ولی او به خاطر ما همه وقت تسلیم شد. وقتی او را دشنام می‌دادند دشنام پس نمی‌داد. وقتی رنج می‌کشید تهدید نمی‌کرد. از حقوق خود دفاع نمی‌کرد و مقابله به مثل نمی‌نمود. انتقام‌جو نبود و شکایتی نداشت! چقدر با ما فرق داشت! وقتی اراده خدا و بدکاری و شرارت مردم در جلجتا او را به پای صلیب کشاند، باز هم بره با فروتنی سر تسلیم فرود آورد.

مانند بره‌ای بود که اشعیای نبی درباره او پیشگویی می‌کند: «مثل بره‌ای که برای ذبح می‌برند و مانند گوسفندی که نزد پشم برنده‌اش بی‌زبان است، همچنان دهان خود را نگشود» (اشعیا ۵۳: ۷). اگر او بره نبود لازم نمی‌شد تازیانه بخورد و مورد تمسخر قرار گیرد، احتیاجی نبود به صورتش آب دهان بیندازند، ریش او را بکنند و نمی‌بایستی از جلجتا بالا برود و میخکوب بشود و به دار آویخته گردد و پهلویش را با نیزه سوراخ کنند تا خونش جاری گردد. تمام این زحمات را متحمل شد تا بتواند گناه ما را ببخشد! بنابراین متوجه می‌شویم که او نه فقط برای این بره بود که در بالای صلیب جان داد، بلکه چون بره بود بر بالای صلیب قربانی شد.

بیاید هر بار که در مورد خون مسیح صحبت می‌شود حقایق فوق را به یاد بیاوریم. هر بار که از خون مسیح ذکری به میان می‌آید فروتنی حقیقی و اطاعت کامل بره را به خاطر آوریم، زیرا همین صفات است که خون مسیح را در نظر خدا اینقدر گرانبها و پر قدرت ساخته است. عبرانیان ۹: ۱۴ خون مسیح را با از خود گذشتگی او مربوط می‌سازد و می‌گوید: «پس آیا چند مرتبه زیاده خون مسیح که به روح ازلی خویشتن را بی‌عیب به خدا گذرانید...» و علت اینکه خون مسیح قدرت دارد همین است، زیرا این صفت مسیح برای خدا بی‌نهایت ارزش دارد. فروتنی، شبیه بره بودن، سپردن اراده خود به خدا، اینها چیزهایی است که خدا بیش از هر چیز از ما انتظار دارد. خدا انسان اولیه را برای همین خلق فرمود.

اولین گناه آدم همین بود که از قدم زدن در این راه خودداری کرد و اصل و منشأ گناه همیشه همین بوده است. عیسی برای این به جهان آمد تا این وضع را عوض کند و به صورت اصلی برگرداند. وقتی خدا این صفت و سیرت را در مسیح دید، فرمود: «این است پسر حبیب من که از او خشنودم» (متی ۳: ۱۷)، چون سیرت مسیح چنین بود، ریختن خون او برای خدا بسیار ارزش دارد و هر بشری می‌تواند به وسیله آن از آلودگی و کثافت گناه پاک شود.

جواب سؤال دوم

اکنون به سؤال دوم می‌رسیم. چگونه می‌توانیم از قدرت خون مسیح در زندگی خود به نحو احسن استفاده کنیم؟ وقتی برای یافتن جواب به بره نگاه می‌کنیم که بر بالای صلیب سر خود را خم کرده است، قلب‌های ما چنین جواب می‌دهند که باید سیرت مسیح را داشته و همانطور که او سر خود را خم کرد ما هم سر خود را به نشانه خرد شدن خم کنیم. همانطور که سیرت مسیح خون او را پر قدرت کرده است، ما هم در صورتی می‌توانیم از قدرت خون مسیح به نحو احسن استفاده کنیم که مایل باشیم صفت و سیرت بره را پیدا کنیم. ما می‌توانیم دارای سیرت مسیح باشیم (فیلیپیان ۲: ۵ و اول قرنیتیان ۲: ۱۶)، زیرا به وسیله مرگ مسیح سیرت او به ما منتقل شده است. تمام میوه‌های روح که در فصل پنجم غلاطیان ذکر شده؛ یعنی محبت، خوشی، سلامتی و حلم، مهربانی، نیکویی و ایمان، تواضع و پرهیزکاری اینها تمام مظاهر سیرت بره مانند مسیح هستند و روح القدس می‌خواهد ما را با اینها پر سازد. پس هیچگاه فراموش نکنیم که خداوند عیسی هر چند بر تخت پر جلال خدا نشسته است، ولی هنوز هم بره است (به مکاشفه یوحنا رسول مراجعه شود) و می‌خواهد سیرت خود را در ما هم به وجود آورد.

آیا مایل هستیم؟

ولی آیا ما حاضریم که او این کار را بکند؟ در ما یک نفس سرسخت و نامطیع وجود دارد که از خود دفاع می‌کند و با سایرین مخالفت می‌ورزد. این نفس باید خرد شود تا ما حاضر شویم سیرت و صفات بره را بیابیم و خون گرانبهای مسیح بتواند ما را پاک و مقدس سازد. ممکن است مدت‌ها دعا کنیم که از بعضی از گناهان پاک شویم و صلح و آرامش خدایی به قلب ما وارد شود، ولی تا حاضر نشویم برای گناهی که خدا به ما نشان می‌دهد خرد شویم و مانند بره فروتن نگردیم، در ما تغییری به وجود نمی‌آید. هر گناهی که انجام می‌دهیم از نفس خرد نشده که مغرور است، سرچشمه می‌گیرد و ما توسط خون مسیح آرامش پیدا نخواهیم کرد مگر اینکه منشأ هر گناه را پیدا کنیم و رفتارمان را که باعث این گناه شده به وسیله توبه واقعی تغییر دهیم و البته این کار فروتنی لازم دارد.

نباید به زور خود را مجبور کنیم که چون مسیح فروتن باشیم، بلکه فقط باید در نور قدم بزنیم و اجازه بدهیم خدا هر گناهی را که در قلب ما وجود دارد نشان دهد. در این موقع خواهیم دید که خداوند از ما انتظار دارد در مواردی توبه کنیم و تسلیم شویم که برای ما گران می‌شود و می‌فهمیم که حتی به چیزهایی که به نظر ما کوچک و ناچیز است توجه دارد، ولی همین چیزهای کوچک به قدری مهم هستند که اصلاح آنها غالباً آسان نیست. ممکن است خداوند

از ما بخواهد که نزد کسی به خطای خود اعتراف کنیم و یا از او معذرت بخواهیم و یا اینکه اشتباهی را که مرتکب شده‌ایم جبران نماییم (متی ۵: ۲۳-۲۴). ممکن است که خداوند به ما نشان دهد که در یک موردی باید فروتن شویم و از حق خود بگذریم.

عیسی همیشه از حق خود صرف‌نظر می‌کرد، آیا ما هم نباید مانند او عمل کنیم؟ ممکن است خداوند از ما بخواهد نزد کسی که نسبت به ما خطایی کرده برویم و معذرت بخواهیم که از او رنجیده‌ایم، زیرا عیسی هم از هیچ کس و هیچ چیز رنجید، پس ما چه حقی داریم برنجیم؟ شاید خداوند به ما بگوید که لازم است با دوستانمان صمیمی و بی‌تکلف باشیم تا ما را آنطور که هستیم بشناسند و بتوانند با ما دوستی واقعی برقرار سازند. این کارها ممکن است برای ما توهین‌آمیز به نظر برسند، زیرا با رفتار معمولی ما که توأم با غرور و خودپسندی است کاملاً فرق دارد. با همین کارهاست که خواهیم فهمید خرد شدن واقعی چیست و در فروتنی بره شریک خواهیم شد. وقتی حاضر شدیم در هر امری خدا را اطاعت کنیم، خون بره ما را از هر گناهی پاک خواهد ساخت و در قدوسیت و پاکی با خداوند راه خواهیم رفت و صلح و آرامش الهی قلب‌های ما را لبریز خواهد ساخت.

فصل دهم: آیا خود را بی‌گناه می‌دانیم؟

ما به قدری عادت کرده‌ایم رفتار غرورآمیز و خودپسندانه آن فریسی را که مسیح در مثل آن فریسی ذکر می‌کند (لوقا ۱۸: ۹-۱۴) محکوم کنیم و او را خطاکار بشماریم که اغلب نمی‌توانیم باور کنیم که ممکن است خودمان هم مثل او باشیم و شاید بتوان گفت که ما غالباً درست شبیه او هستیم. مثلاً یک آموزگار مذهبی که این قسمت را به کودکان درس می‌داد درست مثل همین فریسی بود، زیرا درس خود را با این جمله تمام کرد: «حالا بچه‌ها ما باید خدا را شکر کنیم که مثل این فریسی نیستیم!» مخصوصاً برای ما این خطر وجود دارد که وقتی خدا می‌خواهد ما در پای صلیب مسیح فروتن شویم تا بتواند گناهان ما را که مانع بیداری روحانی می‌شوند به ما نشان دهند، ما برعکس مانند آن فریسی رفتار می‌کنیم.

خدا درباره قلب انسان چه می‌گوید؟

ما نمی‌توانیم اشتباه اصلی فریسی و خودمان را واقعا بفهمیم، مگر اینکه به آنچه خداوند درباره قلب انسان می‌فرماید توجه کنیم. عیسی مسیح می‌فرماید: «از درون دل انسان صادر می‌شود خیالات بد و زنا و فسق و دزدی و قتل و طمع و خبثت و مکر و شهوت پرستی و چشم بد و کفر و غرور و جهالت» (مرقس ۷: ۲۱-۲۲). در رساله پولس به غلاطیان ۵: ۱۹-۲۱ همین تصویر قلب تاریک انسانی دیده می‌شود: «اعمال جسم آشکار است؛ یعنی زنا و فسق و ناپاکی و فجور و بت پرستی و جادوگری و دشمنی و نزاع و کینه و خشم و تعصب و شقاق و بدعت‌ها و حسد و قتل و مستی و لهب و لعب و امثال اینها». چه تصویر خطرناکی! ارمیای نبی هم این موضوع را تأیید می‌کند.

«دل از همه چیز فریبنده‌تر است (یعنی حتی خود انسان را هم گول می‌زند به طوری که انسان متوجه نمی‌شود) و بسیار مریض است کیست که بداند؟» (ارمیا ۱۷: ۹). این است کلام خدا در مورد قلب انسان. انسان خطاکار یا «انسانیت کهنه» (افسیان ۴: ۲۲). خواه قلب شما بی‌ایمان باشد، خواه قلب یک مسیحی جدی. شاید مشکل باشد که باور کنیم این چیزها ممکن است در قلب رهبران کلیسا، واعظین و کارمندان مسیحی نیز دیده شود، ولی این موضوع حقیقت دارد. در واقع باید گفت که تنها چیزی که در مسیحیت زیباست همانا خود عیسی مسیح می‌باشد. خدا میل دارد ما این حقیقت را با تجربه بفهمیم تا اینکه واقعا خرد و از خود ناامید شویم و اجازه دهیم عیسی مسیح عدالت و قدوسیت و همه چیز ما باشد. فقط در این صورت است که زندگی فاتحانه خواهیم داشت.

دروغگو شمردن خدا!

حالا با در نظر گرفتن آنچه خدا درباره قلب انسان فرموده است، می‌توانیم بفهمیم که آن فریسی چه می‌کرد. وقتی می‌گفت: «خدایا تو را شکر می‌کنم که مثل سایر مردم حریص و ظالم و زناکار نیستم»، خود را بی‌گناه جلوه می‌داد و فراموش می‌کرد که خدا در مورد قلب انسان خلاف این را می‌فرماید. این فریسی در واقع می‌خواست بگوید: «خداوند، شاید این فکرها و کارهای زشت در دیگران وجود داشته باشد، چنانکه این باجگیر هم آنها را اقرار می‌کرد، ولی من از اینها بری هستم» و با این گفتار خدا را دروغگو می‌ساخت، زیرا «اگر بگوییم که گناه نکرده‌ایم، او را دروغگو می‌شماریم» (اول یوحنا ۱: ۱۰)؛ یعنی خداوند می‌فرماید که ما گناه کرده‌ایم. در صورتی که من اطمینان دارم که آن فریسی به این گفته خود ایمان داشت و فکر می‌کرد که راست می‌گوید.

واقعا ایمان داشت که از گناهان مذکور مبرا است. این پاک بودن خیالی خود را هم از خدا می‌دانست و به همین دلیل می‌گفت: «خدایا را تو را شکر می‌کنم...» او برضد کلام خدا سخن می‌گفت، ولی هنوز متوجه نشده بود، چون حرفش بر ضد کلام خدا بود، پس طبیعی است که نمی‌توانست برای او فایده داشته باشد. هر چند آن باجگیر بر سینه خود می‌زد و گناهان خود را اقرار می‌کرد، ولی نباید گفت که گناهانش از آن فریسی بیشتر بود، بلکه به این دلیل این کار را می‌کرد که فهمیده بود کلام خدا صحیح است و اگر در گناه بماند عاقبتش وحشتناک خواهد بود، ولی فریسی هنوز به این مرحله از حقیقت نرسیده بود. فریسی هنوز هم فکر می‌کرد که تنها انتظاری که خدا از ما دارد این است که ظاهراً پرهیزکار باشیم و از بعضی گناهان دوری کنیم. هنوز نفهمیده بود که خدا به ظاهر نگاه نمی‌کند، بلکه قلب ما را می‌بیند (اول سموئیل ۱۶: ۷) و رفتار خشم‌آلود را با قتل و حسادت را با دزدی یکی می‌داند و سختگیری و زورگویی

ما را در خانه با بزرگترین تقلب‌های ما در داد و ستد مساوی می‌شمارد. بسیار اتفاق افتاده که وقتی خدا عیب‌های ما را به دیگران فهمانیده و می‌خواهد به ما نیز بفهماند، ما هم دفاع کرده و خود را بی‌گناه می‌شماریم. در واقع مثل این است که گفته‌ایم: «ممکن است دیگران اینطور باشند، ولی من نیستم» و شاید به این حرف خود نیز ایمان داشته‌ایم. شاید وقتی دیده‌ایم که دیگران خود را فروتن ساخته و خطایای خود را اقرار کرده و خواسته‌اند رابطه خود را با خدا و مردم اصلاح کنند آنها را با چشم تحقیر نگاه کرده‌ایم. برعکس ممکن است از اینکه این کار را کرده و برکت یافته‌اند، واقعا خوشحال شده باشیم. نظر ما نسبت به کار دیگران هر چه می‌خواهد باشد، ولی موضوع مهم این است ما فکر می‌کنیم خودمان در هیچ موردی احتیاج به فروتنی و خرد شدن نداریم.

دوستان عزیز، اگر فکر می‌کنید گناهی نکرده‌ایم و احتیاجی به خرد شدن نداریم، این دلیل آن نیست که در ما گناهی وجود ندارد، بلکه حقیقت این است که هنوز گناهان خود را ندیده‌ایم. در این مورد از حقیقت دور هستیم و در عالم خیال زندگی می‌کنیم. هر چه خدا در مورد ما می‌فرماید صحیح است. خدا می‌بیند که این گناهان به انواع مختلف خود در ما نشان می‌دهند (مگر اینکه آنها را شناخته و اجازه داده باشیم خداوند از ما دور کند). خودپسندی غیرعمدی، غرور، تعریف و تمجید از خود، حسادت، عصبانیت، بی‌صبری، محافظه‌کاری، ترسو و خجالتی بودن، نادرستی و فریب دادن، ناپاکی و شهوت، تمامی یا بعضی از این گناهان در ما وجود دارد، ولی ما برای دیدن آنها کور هستیم.

شاید ما به قدری در فکر اشتباهی هستیم که شخص دیگری نسبت به ما مرتکب شده و به قدری خود را با آن مشغول کرده‌ایم که از یاد برده‌ایم که ما خود نسبت به مسیح مرتکب گناه می‌شویم به این دلیل که حاضر نیستیم با حلم و فروتنی مانند مسیح اشتباه طرف را تحمل کنیم. ما فقط می‌گوییم که طرف خودخواه است و می‌خواهد حرف خود را به کرسی بنشانند، ولی متوجه نیستیم که خودمان هم مثل او هستیم. تنها مطالبی که می‌دانیم این است که در زندگی ما چیزی کم است. می‌دانیم آنطوری که لازم است با خدا دوستی و مشارکت واقعی نداریم. روحا شاداب و تر و تازه نیستیم. خدمات ما برای خدا بسیار ساده است و در زندگی ما کارهای معجزه‌آسا وجود ندارد.

گناهان مخفی هم در نظر خدا گناه است و ما را از او جدا می‌کند. ممکن است این گناهی که ما را از خدا جدا می‌کند، خیلی کوچک باشد، ولی اگر از او درخواست کنیم حتما به ما نشان خواهد داد. اگر به آنچه خدا درباره قلب بشر می‌گوید توجه نکنیم، اشتباه دیگری که به آن گرفتار خواهیم شد این است که نه فقط از بی‌گناهی خود بلکه از بی‌گناهی دوستان و محبوبان خود نیز دفاع خواهیم کرد. ما دوست نداریم که آنها به گناهان خود پی ببرند و خود را فروتن سازند، بلکه فوراً می‌خواهیم آنها را بی‌گناه جلوه دهیم. نمی‌خواهیم آنها به گناهی اعتراف کنند. نه فقط خودمان در یک عالم رؤیایی زندگی می‌کنیم، بلکه درباره آنها نیز همین فکر را داریم و می‌ترسیم که آنها از خواب و خیال بیدار شوند. در واقع ما از آنها در مقابل خدا دفاع می‌کنیم و از طرف آنها خدا را دروغگو می‌شماریم و نمی‌گذاریم داخل زندگی پربرکتی شوند. وقتی برای دوستی و مشارکت واقعی با خدا در خودمان گرسنگی واقعی حس کردیم، فقط در آن موقع حاضر خواهیم شد نور خدایی را درخواست کنیم تا همه چیز را ظاهر سازد و فقط در آن موقع است که حاضر خواهیم بود طبق هدایت و راهنمایی آن نور الهی رفتار کنیم.

راستگو دانستن خدا

حقایق فوق نظر ما را به طرف باجگیر جلب می‌کند. با در نظر داشتن آنچه که خداوند در مورد قلب انسان فرموده، متوجه می‌شویم که اقرار و اعتراف این باجگیر به منزله این است که خداوند را راستگو می‌شمارد و کلام خدا را درباره خود صحیح می‌داند. شاید او هم مانند فریسی نمی‌دانست کلام خدا در مورد قلب انسان درباره خودش هم صدق می‌کند، ولی روح‌القدس به او از زندگی خودش چیزهایی نشان داد که ثابت کرد کلام خدا راست است و در نتیجه او خرد و فروتن شد. او نه فقط سخن خدا را تصدیق کرد، بلکه قبول کرد که تنبیه خدا نیز عادلانه است. شاید او هم مثل نحمیای پیغمبر دعا می‌کرد: «تو در تمامی این چیزهایی که بر ما وارد شده است عادل هستی، زیرا که تو به راستی عمل نموده‌ای، اما ما شرارت ورزیده‌ایم» (نحمیا ۹: ۳۳). همیشه توبه واقعی همین طور است؛ یعنی خرد شدن واقعی. توبه یعنی اقرار به اینکه گناهان من فقط اشتباه و لغزش و یا غیرعمدی نیست (گاهی می‌گوییم هر چند این کار را کرده‌ایم، ولی از من خیلی بعید است)، بلکه واقعا از قلب و نفس خودم سرچشمه گرفته، نشان می‌دهد که همانطوری که خدا فرموده من موجودی مغرور و فاسد و ناپاک هستم و این کارهای زشت را خودم انجام داده‌ام.

داوود پیغمبر هم همین طور توبه کرد: «به تو و به تو گناه ورزیده و در نظر تو این بدی را کرده‌ام تا در کلام خود مصدق گردی و در داوری خویش مزکی شوی» (مزمور ۵۱: ۴). بنابراین بدون اینکه بترسیم، هر جا لازم باشد و در هر موردی که خدا نشان دهد، اینطور اقرار کنیم و فکر نکنیم که این اقرار ما باعث کوچکی مسیح خواهد شد، بلکه برعکس این کار باعث شادی مسیح خواهد گردید، زیرا در نتیجه این اعترافات خداوند جلال می‌یابد، چونکه در اثر این کار ما اعلام کرده‌ایم که خدا راستگوست. این کار ما را به سوی پیروزی جدیدی در مسیح رهبری می‌کند، زیرا دوباره متوجه می‌شویم که «در من یعنی در جسم، هیچ نیکویی ساکن نیست» (رومان ۷: ۱۸) و به جایی می‌رسیم که دیگر نمی‌خواهیم با کوشش خودمان نفس اصلاح‌ناپذیر خود را پاک و مقدس سازیم، بلکه عیسی را قدوسیت خود می‌دانیم از حیات و زندگی او ما نیز حیات می‌یابیم.

آرامش و پاکی

باجگیر علاوه بر راستگو شمردن خدا کار دیگری هم کرد. به سوی قربانی که در عبادتگاه وجود داشت اشاره کرد و در اثر این کار آرامش و پاکی الهی را پذیرفت. این نکته را از گفته خود او می‌فهمیم که می‌گوید: «خدایا بر من گناهکار ترحم فرما.» معنی این جمله در زبان اصلی یونانی این است: «خداوند قربانی و کفاره من گناهکار را قبول فرماید.» یگانه راهی که یک نفر یهودی می‌توانست مطمئن باشد که خدا او را بخشیده است، این بود که گناه خود را به وسیله قربانی، کفاره کند و احتمال دارد که در همان لحظه‌ای که آن باجگیر دعا می‌کرد، بره قربانی سوختنی در معبد به حضور خدا تقدیم می‌شد.

ما هم همین طور هستیم. انسان خود به خود به این مرحله از فروتنی و خرد شدن نمی‌رسد، ولی خدا بره خود را در جلجتا بر بالای صلیب به او نشان می‌دهد که گناه او را با ریختن خون خود دور می‌سازد. خداوندی که قبلا به ما فرموده که ما که هستیم، برای بخشیدن گناهان ما راهی فراهم فرموده است. عیسی بره خداست که برای گناهان ما از ابتدا ذبح شده بود. او با فروتنی گناهان ما را بر خود حمل کرد و آمرزش گناهان در نظر خدا انجام یافت و حالا اگر من با فروتنی و خرد شدن واقعی آنها را اقرار کنم و به خون او ایمان داشته باشم، گناهان من پاک می‌شود و از من دور می‌گردد و من با او در پاکی قدم خواهیم زد. وقتی به طور ساده خداوند را راستگو بشماریم و متوجه باشیم که خون مسیح قدرت دارد ما را پاک سازد، آنگاه به طور بی‌سابقه‌ای خواهیم توانست با عیسی راه برویم و پیوسته با او در قدوسیت و پاکی الهی زیست کنیم. وقتی با او در نور قدم می‌زنیم او چیزهایی را به ما نشان خواهد داد که اگر به آنها توجهی نکنیم، باعث ناراحتی او می‌شود و نمی‌گذارد حیات و قدرت مسیح در زندگی ما جاری شود. این چیزها تظاهرات نفس کهنه و مغرور ما هستند که خداوند مجبور است آنها را محکوم سازد.

هر چه که به ما نشان بدهد ما هیچ وقت نباید از پاکی و بی‌گناهی خود دفاع کنیم. همیشه باید حاضر باشیم که او را راستگو بشماریم و بگوییم: «خداوند تو راست می‌فرمایی، من همان هستم که تو فرمودی» و باید حاضر باشیم آنها را به او بسپاریم تا پاک کند. اگر اینطور رفتار کنیم، متوجه خواهیم شد که خون گرانبهای او ما را دائما از گناه پاک می‌سازد، به طوری که حیات ما از سرچشمه پاک می‌گردد و عیسی خواهد توانست ما را دائما پر سازد. برای رسیدن به این مرحله ما باید فروتن و خرد شده باشیم؛ یعنی اشخاصی باشیم که حاضرند خود را از کوچکترین گناه پاک کنند. اینگونه کسان که خداوند درباره آنها می‌فرماید: «من در مکانی عالی و مقدس ساکنم و نیز با کسی که روح افسرده و متواضع دارد» (اشعیا ۵۷: ۱۵) و اینها هستند که همیشه در بیداری روحانی زندگی می‌کنند. بنابراین انتخاب با خودمان است، یا از بی‌گناهی خود دفاع می‌کنیم و بدون آنکه پاک شویم با روح خشک و خالی و بدون اینکه از خدا برکتی بیابیم به خانه خود برمی‌گردیم و یا اینکه خدا را راستگو بشماریم و به وسیله خون عیسی مسیح در آرامش و دوستی و مشارکت و پیروزی الهی شرکت کنیم.